

غیر قابل فروش

خوردید ماه

ماہنامہ محتوایی ویژه محافل

و جلسات قرآن و عترت علیہم السلام

ویژہ دہہ کرامت





ماهنامه محتوایی ویژه مبلغان

ومریان قرآن و عترت

ویژه دهه کرامت

پرنفیس قرآن کریم



خانواده طلاب هنرمند

تهیه شده در:

بدیع (دستیار ایده و محتوای قرآنی)

هرگونه استفاده و ترویج خورشید و ماه در
منابر، کلاس‌ها، جلسات و محافل قرآنی **جایز**
و موجب خوشحالی تولیدکنندگان است.

نویسندگان:

حسین سلیمانی - سید محمدعلی جلالی

طراح لوگو: حسن کریمی

صفحه آرایی: غلامعلی جزینی

فهرست مطالب

۵ برای مربیان و مبلغان

۷ امام رضا علیه السلام

۴۶ حضرت معصومه علیها السلام

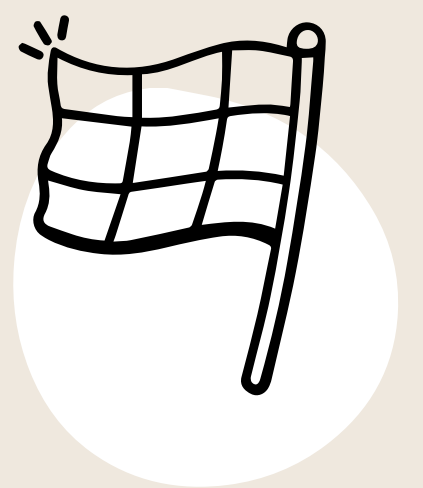
۶۴ امامزادگان

برای مربیان و مبلغان

فارغ از نوع فعالیت شما- جلسات خانگی قرآن، هیئت‌های مذهبی، پایگاه‌های بسیج یا سایر محافل- می‌توانید از این شیوه‌نامه برای ارائه مؤثر محتوای «خورشید و ماه» استفاده نمایید. دقت کنید که این روش، الگوی پیشنهادی ماست و شما باید با خلاقیت خود و با در نظر گرفتن ویژگی‌های مخاطبان، زمان و شرایط خاص منطقه خود، آن را مناسب‌سازی کنید.

۱. گام اول: شروع (۱۰ دقیقه)

جلسه را با توضیحی مختصر و جذاب درباره موضوع شروع کنید. این بخش باید به گونه‌ای طراحی شود که ذهن مخاطبان را برای درک بهتر محتوا آماده سازد.



۲. گام دوم: مشارکت مخاطب (۱۰ دقیقه)

در صورت حضور افرادی که درباره موضوع آگاهی یا تجربه‌ای دارند، فرصتی فراهم کنید تا به بیان خاطرات یا اطلاعات خود بپردازند. این کار باعث افزایش مشارکت و جذابیت جلسه خواهد شد.



۳. گام سوم: تلاوت آیه (۵ دقیقه)

مربی یا یکی از شرکت‌کنندگان آیه را تلاوت کنند. سعی کنید همه افراد را به مشارکت در تلاوت تشویق و در صورت نیاز، تلاوت آیه را تکرار کنید. همچنین، بیان ترجمه قابل فهم آیه را فراموش نکنید.



۴. گام چهارم: مشارکت مخاطب (۱۰ دقیقه)

پیش از ارائه تفسیر و توضیح، از مخاطبان بخواهید برداشت شخصی خود از آیه را بیان کنند و ارتباط آن را با مناسبت مورد بحث مطرح نمایند. این گفت‌وگوی گروهی به فهم عمیق‌تر و ماندگارتر پیام جلسه کمک می‌کند.



۵. گام پنجم: جمع‌بندی (۱۰ دقیقه)

با اشاره به مفهوم محوری آیه و پیوند آن با مناسبت، مطالب را جمع‌بندی کنید و مصادیق عملی این آیه را در زندگی روزمره بیان کنید.



۶. گام ششم: عهد

در پایان، با شرکت‌کنندگان عهد ببندید تا مفاهیم آیه را در زندگی خود به کار ببندند.





امام رضا علیه السلام

محتوا بر اساس برخی احادیث حضرت با محوریت سبک زندگی

«امتحان»

ماجراهای زیادی در خصوص پیامبران در ذهنت هست. از پیامبران بزرگ گرفته تا پیامبران عادی. از میان آن‌ها یک ماجرا را انتخاب می‌کنی. ماجرای ابراهیم علیه السلام را. این ماجرا را انتخابش می‌کنی و در ذهنت مرور. همان ماجرا که خدا به «او» امر کرد اسماعیل علیه السلام را قربانی کند. تا به حال به عجیب بودن این ماجرا فکر کرده‌ای؟ خدا فرمان دهد به

کشتن یک انسان بیگناه! کاش فقط بیگناه بود، که این انسان معصوم هم هست و بناست که پیامبر خدا شود! واقعا عجیب نیست؟ مگر از نظر خدا کسی که بدون دلیل کسی را بکشد جایگاهش جهنم و عذاب و تاریکی نیست؟ حال چگونه می‌شود که خدا به چنین کاری فرمان دهد؟ خدا فرمان داده است به کاری که عقل در ظاهر آن را درک نمی‌کند. ماجرای ابراهیم علیه السلام را گوشه ذهنت نگهدار.

در زندگی بارها اتفاق می‌افتد و افتاده است برای «تو» که فرمانی از خدا رو به رویت قرار بگیرد و دلیلش را نفهمی و آن وقت در انجام دادنش تردید کنی! روزی در مسائل مربوط به حکومت است تردیدت. روزی در مسائل مربوط به ارث زن و مرد. روزی در مسائل مربوط به حجاب و موسیقی و... تعجب نکن! این ماجرا فقط برای «تو» نیست و این ماجرا برای همه اتفاق می‌افتد. این امتحانی است از ناحیه خدا و اگر در مسیر ابراهیم علیه السلام قرار بگیری در این امتحان قبول خواهی شد. مسیر ابراهیم علیه السلام چیست؟ این است که بدون چون و چرا کردن همه فرمان‌های خدا را عمل کنی. حتی اگر دلیل فرمان خدا را نفهمی عمل کنی. عمل.

این ماجرا مثل آن می‌ماند که مریض شده باشی و به یک دکتر بسیار متخصص و خوب مراجعه کنی. «تو» آن دکتر

را در پزشکی واقعا قبول داری و دکتر دستوری می‌دهد و «تو» با اینکه دقیقا نمی‌دانی دکتر چرا این دستورها را داده است به دستوراتش عمل می‌کنی و سعی می‌کنی قرص‌ها و کپسول‌ها و... را دقیقا طبق دستور پزشکت مصرف کنی! دقیقا نمی‌دانی چرا دکتر چنین دستوراتی داده است اما ایمان داری که دکتر خیر «تو» را می‌خواهد و دستوراتش برای درمان است. حالا به این فکر کن که حیف نیست فرمانِ دکتري که بنده خداست را بدون چون و چرا عمل می‌کنی اما در عمل به فرمان خدا تردید می‌کنی؟! مطمئن باش که فرمان خدا حق است. به خدا اعتماد کن!

قانون‌های خدا را می‌گذاری رو به رویت. از خودت مدام سؤال می‌کنی چرا اینگونه گفته است خدا؟ چرا این حکم باید اینگونه باشد؟ چرا باید این کار را انجام دهیم؟ چرا... «عبد» باش و بنده بی‌چون و چرا. چون خدا آزمایشت می‌کند با چیزهایی که نمی‌فهمی تا بداند با «او» تا کجا خواهی آمد. اینکه دلائل را بدانی و عمل کنی که ساده است اینکه ندانی و نفهمی و به خدا اعتماد کنی و عمل، سخت است. سخت.



«إِنَّمَا امْتَحَنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّاسَ بِطَاعَتِهِ لِمَا عَقَلُوهُ وَمَا لَمْ يَعْقِلُوهُ
إِجَاباً لِلْحُجَّةِ وَقَطْعاً لِلشُّبْهَةِ»^۱

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

«همانا خداوند مردم را به اطاعت و فرمانبرداری خود آزمایش می کند، خواه چیزی که با آن آزمایش می شوند برای آنان قابل فهم باشد، خواه نباشد و هدفِ آزمایش این است که حجت خداوند بر مردم الزام آور باشد و شبهه‌ای در اطاعت و عدم اطاعت از خداوند باقی نماند.»

«باعث زیبایی»

به مکان‌های مختلفی می‌روی. به هر حال زندگی ما انسان‌ها اجتماعی است و با دیگران ارتباط داریم. در خیابان قدم می‌زنی. در بازار. به مدرسه و مسجد و دانشگاه و... می‌روی. به پارک و ورزشگاه و... با آدم‌های مختلفی ارتباط داری. دوست. آشنا. فامیل. خانواده و... به این فکر کرده‌ای که چه تصویری از اسلام به ایشان می‌دهی؟ رفتار «تو» و تصویری که به ایشان هدیه می‌کنی از اسلام، باعث زیبایی اسلام است یا باعث زشتی؟!

بخواهی یا نخواهی رفتار «تو» تصویری می‌دهد از اسلام و

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۴۸.



تشیع. چه دوست داشته باشی چه نداشته باشی رفتار «تو» در علاقه‌مند شدن دیگران به دین و اسلام و تنفر آنان از دین و اسلام نقش دارد. دشمن به دنبال این است که رفتار «ما» را محور قرار دهد و تبلیغات کند و دیگران را از دین زده. گاهی هم رفتار خود «ما» جدای از تبلیغات آن‌ها مطابق با دین نبوده و برخورد غلط ما باعث ایجاد تصویر غلط و اشتباهی از اسلام و تشیع شده است.

انسان مؤمن نشانه و نمونه‌ای از اسلام است. وقتی کسی برچسب مسلمانی می‌خورد می‌شود نمونه‌ای از اسلام. راه رفتنش، غذا خوردنش، زندگی کردنش، تیپ و ظاهرش و... همگی می‌شوند نمونه‌ای از اسلام و اگر به درستی باشند می‌شوند تبلیغی خوب برای اسلام و اگر به درستی نباشند....

آدم‌های زیادی دیده‌ای که فقط به خاطر اعمالِ برخی انسان‌های به ظاهر مؤمن تمایلشان به دین کم شده است و برعکس آدم‌های زیادی دیده‌ای که به علت یک رفتار و یک برخورد خوب مایه زیبایی و زینت اسلام اهل بیت علیهم‌السلام شده‌اند و به تبع آن دیگران به اسلام علاقه‌مند. مایه زینت و زیبایی ائمه علیهم‌السلام باش. با کارهایت.



مردم به «تو» نگاه می‌کنند. به اینکه شیعه هستی و پیرو اهل بیت علیهم‌السلام و پیرو امام رضا علیه‌السلام. مردم به «تو» و اعمالت نگاه می‌کنند. اگر نباشی آنگونه که باید باشی می‌شوی مایه ننگ و زشتی خاندان کرامت. و اگر باشی آنگونه که آن‌ها می‌پسندند می‌شوی مایه زینت و زیبایی خاندان کرم در میان مردم. انتخاب با توست. چه می‌کنی؟ مایه زینت می‌شوی یا ننگ؟ اعمالت پاسخ خواهند داد.

«كُونُوا زِينًا وَلَا تَكُونُوا شَيْنًا»^۱

امام رضا علیه‌السلام می‌فرمایند:

«مایه زینت و زیبایی باشید و نه مایه ننگ و زشتی»

«دشمن خدا»

کارهای مختلفی در زندگی‌ات انجام می‌دهی. هر روزت پر است از کارها و فعالیت‌های مختلف. هر روز و هر هفته و هر سال و هر ماهت پر است از کار. کمی که به کارهایت فکر کنی می‌توانی به خودت نمره دهی. به روزهایت برگرد. به کارهای روزانه‌ات فکر کن. روزانه کارهایی می‌کنی که باعث

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۴۸.



خوشنودی خداست و گاهی نیز ممکن است کارهایی از «تو» سربزند که خدا را خوش نیاید. آن کارها چه می‌توانند باشند؟ کمی ساده فکر کن. رفتارت با وسائل و امکانات زندگی‌ات چگونه است؟ با وسائل نقلیه. فرض. یخچال. مبل. تلویزیون. گوشی‌تلفن همراه. لباس. ظروف آشپزخانه و... هر وسیله‌ای که به نوعی مال محسوب می‌شود. رفتارت با آن‌ها چگونه است؟

وسائل و امکانات زندگی را به رایگان بدست نیاورده‌ای. نه فقط «تو» که همه برای بدست آوردن امکانات زندگی تلاش کرده‌اند. اگر کسی تلاش خاصی هم نکرده باشد به هر حال آن مال و آن امکانات مجانی به وجود نیامده و برای به وجود آمدن آن هزینه شده است.

اگر یخچال و فریزر و باقی امکانات زندگی رایگان بدست نیامده پس چرا باید در منطقه‌ای که برق زیاد نوسان دارد از محافظ برق استفاده نکنی؟ اگر برای وسائل نقلیه هزینه شده است باید که به درستی از آن‌ها مراقبت شود. لازم است وسیله نقلیه را در جایی امن قرار دهی و درهایش را قفل کنی. لازم است سوخت مناسب برایش تهیه کنی و به موقع چیزهایی را که نیاز به تعویض دارند را تعویض کنی و... همه اینها باعث می‌شود که آن مال و آن امکاناتی

که در زندگی از آنها استفاده می‌کنی تباه نشوند. امکانات زندگی مثل فرزند نیاز به مراقبت دارند.

به ابزارهای کاری و امکانات زندگی‌ات نگاه کن. آنها نیز جزو مخلوقات عالم هستند. اما مخلوقاتی که «تو» و سایر انسان‌ها با نیرویی که خداوند داده است آنها را خلق کرده‌اید. لازم است مثل هر مخلوق دیگری از آنها به درستی مراقبت کرده و به درستی استفاده کنی. یخچال، میز و صندلی، رادیو، وسایل نقلیه و... از خودت سؤال کن: اگر خداوند تباه کردن اموال را دشمن می‌دارد، چرا ما که پیرو رضا علیه السلام هستیم اموالمان را تباه می‌کنیم و از آنها درست استفاده نمی‌کنیم؟

«إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ... إِضَاعَةَ الْمَالِ»^۱

امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

«خداوند، تباه‌سازی اموال را دشمن می‌دارد.»

۱. تحفالعقول، ص ۴۴۳.

«این کتاب تزئینی نیست»

در خانه‌ات وسایل مختلفی داری و یک گوشه از خانه را اختصاص داده‌ای به وسیله‌ای چوبی که درون آن چیزهایی کاغذی نگهداری کنی. کتابخانه. انبوه کتاب‌های ریز و درشت برای سنین مختلف درون کتابخانه‌ات هست. برخی از آن‌ها برای خودت «تو» و برخی دیگر برای فرزندان «تو» و برخی دیگر برای همسرت و....

اگر فرصت شود و اگر کارهای روزانه بگذارند. از میان انبوه کتاب‌ها کتابی بر می‌داری برای خواندن. یک روز کتابی داستانی به دست می‌گیری روزی بعد کتابی در زمینه علمی، روزی بعد کتابی مهارتی و....

دیگر اعضای خانواده نیز همین‌گونه‌اند. بچه‌ها معمولا سر و کارشان با کتاب‌های درسی و کمک درسی است و کوچک‌ترها با کتاب‌های داستان کودکان و نقاشی و رنگ آمیزی و... و مادر خانواده نیز معمولا علاقه زیادی دارد به خواندن کتاب آشپزی. درست است که هرچه می‌خواند را درست نمی‌کند یا نمی‌تواند درست کند، اما به هر حال کتاب خواندن و خصوصا کتاب آشپزی خواندن برایش لذتی دارد عجیب.

در روز و هفته و ماه و سال همه اعضای خانواده و فامیل و همه آدم‌ها بلاخره مدت زمانی را هرچند اندک اختصاص می‌دهند به خواندن کتاب‌هایی که دوست دارند. یک کتاب اما آن گوشه است که بیشتر تزئینی شده است در این زمانه. یک کتاب اما آن گوشه است که زیاد خوانده نمی‌شود و در برخی خانه‌ها اصلاً خوانده نمی‌شود. آن کتاب حتی به اندازه کتاب آشپزی و مهارتی و علمی و نقاشی و رنگ آمیزی کودکان نیز خوانده نمی‌شود. آن کتاب منتظر است که خوانده شود و عمل. آن کتاب تزئینی نیست. برای آن کتاب در خانه‌ات سهمی قرار بده. هرچند اندک. همان سهم اندک خانه‌ات را پر از نور خواهد کرد. آن وقت هم «تو» نورانی می‌شوی هم همه اعضاء خانواده‌ات. هم «تو» آرامش می‌گیری هم دیگران. و چه هدیه خوبی است این آرامش.

مادر کتاب آشپزی را از داخل کتابخانه بر می‌دارد و با خود به آشپزخانه می‌برد. دیگری کتاب درسی‌اش را می‌خواند. کتاب داستان، علمی، تخیلی، سرگرمی و... همه مشغول هستند و می‌خوانند کتاب‌ها را. یک کتاب اما آنجا منتظر ماست که بخوانیمش و خود و اهل خانه‌مان را آرامش

هدیه دهیم به وسیله اش. این کتاب تزئینی نیست و برای خواندن و عمل کردن آمده است. قرآن را بخوانیم.

«اجْعَلُوا الْبُيُوتَ كُمْ نَصِيباً مِنَ الْقُرْآنِ فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا قُرِئَ فِيهِ الْقُرْآنُ يُسَّرَ عَلَى أَهْلِهِ»^۱

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

سهمی از وقت خود را در خانه، مخصوص قرآن قرار دهید (و قرآن تلاوت کنید) چون خانهای که در آن قرآن خوانده شود برای اهل و ساکنانش محل انس و آرامش میشود.»

«مانع بزرگ»

به دنیا می آیی. کمکم به زبان می آیی راه می روی. بزرگ می شوی. به مدرسه می روی. به دانشگاه. ازدواج می کنی. کار می کنی. بچه دار می شوی. بچه ها کمکم بزرگ می شوند و وقت ازدواجشان می شود. دختری داری که به سن ازدواج رسیده است و امشب...

امشب قرار است مراسم خواستگاری در خانه ات برگزار

۱. وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۰.



شود و بناست که پسری به خواستگاری دختر «تو» بیاید. از مدتی قبل فکر میوه، شیرینی، تمیزی منزل و باقی کارها بوده‌ای. زمان را دقیق مشخص کرده‌اید و همه چیز آماده است برای خواستگاری. پاسی از شب که می‌گذرد طبق قرار قبلی پسر و خانواده‌اش رهسپار خانه شما می‌شوند. زنگ در خانه که زده می‌شود استرس‌ها دوچندان می‌شود. در را باز می‌کنی و میهمان‌ها را دعوت می‌کنی به داخل شدن. تا میهمان‌ها برسند داخل خانه آخرین توصیه‌ها را به دختر و خانواده‌ات می‌کنی و به استقبال میهمان‌ها می‌روی.

داخل می‌شوند و کمکم باب آشنایی و گفتگو باز می‌شود. مدتی به حرف‌های عادی می‌گذرد و پس از آن بحث اصلی شروع می‌شود. کار و بار پسر، اخلاقیاتش، خانواده‌اش، برنامه‌اش برای آینده، ایمانش، سلامتیش و... اینها که تمام می‌شود طبق قرار قبلی‌تان دختر و پسر به گفتگو می‌نشینند. اینکه دقیقاً در گفتگویشان چه می‌گذرد را نمی‌دانی اما میدانی که حرف‌های مهمی در حال رد و بدل شدن است. مدت زمان گفتگو که کمی طول می‌کشد متوجه می‌شوی شرایط اولیه یکدیگر را پسندیده‌اند. صحبت‌ها که تمام می‌شود میهمان‌ها آرام آرام خداحافظی می‌کنند و می‌روند. میهمان‌ها که می‌روند با خانواده‌ات به

بررسی می‌نشینید. به اینکه آیا این پسر مناسب است یا نه؟ ظاهراً که همه چیز خوب است و اخلاق و ایمان پسر مورد قبول و تایید است. اما مشکلی وجود دارد. مشکلی سه حرفی! همان که آن را عده‌ای چرک کف دست می‌دانند! «پول».

مرد می‌شوی. نمی‌دانی چه باید بکنی. دختری نیز نمی‌داند قبول کند یا نه. به آرامش دخترت در کنار این پسر از نظر اخلاق و ایمان که فکر می‌کنی دلت آرام می‌شود و به نداری‌اش که نگاه می‌کنی دلت آشوب!

به حرف مردم فکر می‌کنی. به مشکلات نداری. به اینکه دختری می‌تواند تحمل کند یا نه؟ فکر آبرویت پیش مردم نیز هستی و این مسائل ذهنت را به شدت درگیر خودش کرده است. نمی‌دانی چه کنی! واقعا نمی‌دانی!

سخت است در این دوره زمانه. به هر حال مردم نگاه می‌کنند، حرف می‌زنند، باید دهان مردم را بست یا نه! پس آبرویمان چه می‌شود؟! و... چه باید بکنی؟ دین دارد و اخلاق و از دار دنیا مال چندانی ندارد! ردش می‌کنی به خاطر پول نداشته‌اش یا قبولش می‌کنی به خاطر ایمان و اخلاق؟ رضا علیّه السلام تو را چگونه می‌پسندد؟ پول مانعی بزرگ است؟

«إِنَّ خَطْبَ إِلَيْكَ رَجُلٌ رَضِيتَ دِينَهُ وَخُلُقَهُ فَزَوِّجْهُ وَلَا يَمْنَعَكَ
فَقْرُهُ وَفَاقَتُهُ»^۱

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

«اگر مردی نزد تو به خواستگاری آمد و دین و اخلاق او را پسندیدی به وی زن بده و فقر و نداریش مانع تو از این کار نشود.»

عقل کامل

با افراد مختلفی از جامعه ارتباط دارد، در این برخوردهایش مدام اشتباهات و ضعف‌ها و مشکلات آن‌ها به چشمانش می‌آید. گاهی آن‌ها را با خودش و رفتارش مقایسه می‌کند و به این فکر می‌کند که چقدر از آن‌ها بهتر است و پرهیزکارتر. در همین فکرهاست که کلامی از حضرت رضا علیه السلام تکانش می‌دهد.

«لَا يَرَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ: هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَأَتْقَى»

«امام رضا علیه السلام می فرمایند: [عقل شخص مسلمان کامل نیست، مگر این که] احدی را ننگرد جز این که بگوید: او از

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۷۲.

من بهتر و پرهیزکارتر است»^۱

بالاتر از جهاد

کولر خانه خراب شده است. ظرفشویی چکه می‌کند. بالکن نیاز به تمیزکاری دارد. آشپزخانه را سوسک برداشته است. و مشکلات متعددی که در زندگی با آن‌ها رو به روست. به این فکر می‌کند که باید آن‌ها را یک به یک حل کند. نه برای خودش به خاطر آسایش خانواده‌اش و به خاطر خدا. می‌داند که خدا چه ثوابی برایش در نظر گرفته است.

«الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ مَا يَكْفِيهِ عِيَالَهُ أَكْبَرُ أَجْرًا مِنَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»

«امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: کسی که (با کار و تلاش) در جستجوی نیازهای زندگی برای تامین خانواده است، پاداشی بزرگتر از مجاهدان راه خدا دارد»^۲

نگهداری از گل

شنیده است که زن گل است و با او باید مثل یک گل رفتار

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۶۷.



کرد. حواسش به رفتارش هست. به کارهای، به اخلاقش و حتی ظاهرش. تصور نمی‌کند که ظاهر مهم نیست. به ظاهرش اهمیت می‌دهد و سعی می‌کند که همیشه آراسته باشد. برای همسفر زندگی‌اش.

«أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ فِي الْخِضَابِ أَجْرًا وَالْخِضَابُ وَالتَّهَيُّةُ مِمَّا يَزِيدُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي عِفَّةِ النِّسَاءِ وَ لَقَدْ تَرَكَ النِّسَاءُ الْعِفَّةَ بِتَرْكِ أَزْوَاجِهِنَّ لَهُنَّ.» «امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: خودآرائی مردان مایه افزایش عفت و پاکدامنی زنان است، [چرا که] برخی زنان بر اثر ناآراسته بودن مردانشان شوهرانشان را رها کرده‌اند.»^۱

همه برای هم

ما انسان‌ها اجتماعی هستیم و با یکدیگر تعامل و رابطه داریم. با راننده، با بقال، با دکتر، با نگهبان، با پلیس، با معلم... با همه مردم. چقدر زیباست در این تعامل‌هایمان عامل باشیم به دستور اسلام و با خوش‌رویی با همه رفتار کنیم. روح ایمان در جامعه نمایان می‌شود.

۱. «وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۸۸ و ۸۹».

«اصْحَبِ وَالْعَامَّةَ بِالْبِشْرِ»

«امام رضا علیه السلام می فرمایند: و با عموم مردم به نیکی رفتار کن»^۱

رهبر

می خواهد به قله کوه سعود کند. همه وسائل را آماده می کند، وضعیت آب و هوا را می سنجد؛ آذوقه و لباس مناسب آماده می کند و می زند به دل کوه. یک چیزی کم است اما... کسی که راه نشانش دهد.

ما در این دنیا و این جامعه اگر رهبر نداشته باشیم سقوط خواهیم کرد. مثل کوهنوردی که سقوط می کند.

لَوْلَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قِيَمًا أَمِينًا حَافِظًا مُسْتَوْدَعًا لَدَرَسَتِ الْمِلَّةُ وَ
ذَهَبَ الدِّينُ

امام رضا علیه السلام می فرمایند: اگر برای مردم رهبری توانمند، امین، محافظ و عادل قرار داده نمی شد، آیین نابود شده

۱. «بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۶۷».



و دین از بین می‌رفت.^۱

کمک به مظلوم

ظالمان در دنیا کم نیستند مشغولند به گرفتن حقوق مظلومان. از غرب عالم گرفته تا شرق. این وسط اما بار روی دوش «تو» سنگین است. باید اندوهشان را از بین ببری. خدا نیز برایت جبران می‌کند و روزی که لازم است و همه از هم در حال فرار کردند جزایت را می‌دهد. چه خوب است معامله با خدا.

«مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْ قَلْبِهِ يَوْمَ الْقِيَامِ»

«امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: هر کس اندوه مؤمنی را از بین ببرد، خداوند در روز قیامت غم از دلش بیرون می‌کند»^۲

دشمنی با خدا

به ماشینش رسیدگی درستی نمی‌کند. ابزارآلات کاری‌اش مدام در حال استفاده بی‌مورد هستند. حتی لوازم خانه هم بدون وقفه مشغول کارند. تلویزیون هوار می‌کشد بدون

۱. بحار الأنوار ج: ۲۳ ص: ۳.

۲. «اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۰».



آنکه نیازی باشد روشن باشد. چراغ‌ها همگی روشنند استفاده درست و مناسبی حتی از لباس‌هایش نیز نمی‌کند. حواسش نیست که تباه کردن اموال دشمنی خدا را دربر دارد.

«إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ... إِضَاعَةَ الْمَالِ»

«امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: خداوند، تباه‌سازی اموال را دشمن می‌دارد.»^۱

هنگامی که موسی بن جعفر پس از سالها حبس در زندان هارونی مسموم و شهید شد، در قلمرو وسیع سلطنت عباسی اختناق کامل حکمفرما بود. در آن فضای گرفته که به گفته‌ی یکی از یاران علی بن موسی علیه السلام: «از شمشیر هارون خون می‌چکید»، بزرگترین هنرامام معصوم و بزرگوار ما آن بود که توانست درخت تشیع را از گزند طوفان حادثه سلامت بدارد و از پراکندگی و دلسردی یاران پدر بزرگوار مانع شود. با شیوه‌ی تقیه‌آمیز شگفت‌آوری جان خود را که محور و روح جمعیت شیعیان بود حفظ کرد و در دوران

۱. تحف العقول، ص ۴۴۳.



قدرت مقتدرین خلفای بنی‌عباس و در دوران استقرار و ثبات کامل آن رژیم، مبارزات عمیق امامت را ادامه داد. تاریخ نتوانسته است ترسیم روشنی از دوران ده ساله‌ی زندگی امام هشتم در زمان هارون و بعد از او در دوران پنج ساله‌ی جنگهای داخلی میان خراسان و بغداد به ما ارائه کند، اما به تدبر میتوان فهمید که امام هشتم در این دوران همان مبارزه‌ی درازمدت اهل بیت را که در همه اعصار بعد از عاشورا استمرار داشته با همان جهت‌گیری و همان اهداف ادامه میداده است.

هنگامی که مأمون در سال صدونودوهشت از جنگ قدرت با امین فراغت یافت و خلافت بی‌منازع را به چنگ آورد، یکی از اولین تدابیر او حل مشکل علویان و مبارزات تشیع بود. او برای این منظور، تجربه همه‌ی خلفای سلف خود را پیش چشم داشت. تجربه‌ای که نمایشگر قدرت و وسعت و عمق روزافزون آن نهضت و ناتوانی دستگامهای قدرت از ریشه‌کن کردن و حتی متوقف و محدود کردن آن بود. او می‌دید که سطوت و حشمت هارونی حتی با به بند کشیدن طولانی و بالاخره مسموم کردن امام هفتم در زندان هم نتوانست از شورشها و مبارزات سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و فکری شیعیان مانع شود. او اینک در حالی که از

اقتدار پدر و پیشینیان خود نیز برخوردار نبود و بعلاوه بر اثر جنگهای داخلی میان بنی عباس، سلطنت عباسی را در تهدید مشکلات بزرگی مشاهده می کرد، بی شک لازم بود به خطر نهضت علویان به چشم جدی تری بنگرد.

شاید مأمون در ارزیابی خطر شیعیان برای دستگاه خود واقع بینانه فکر می کرد. گمان زیاد بر این است که فاصله پانزده ساله بعد از شهادت امام هفتم تا آن روز و بویژه فرصت پنج ساله جنگهای داخلی، جریان تشیع را از آمادگی بیشتری برای برافراشتن پرچم حکومت علوی برخوردار ساخته بود.

مأمون این خطر را زیرکانه حدس زد و درصدد مقابله با آن برآمد و بدنباله همین ارزیابی و تشخیص بود که ماجرای دعوت امام هشتم از مدینه به خراسان و پیشنهاد الزامی ولی عهدی به آن حضرت پیش آمد. و این حادثه که در همه ی دوران طولانی امامت کم نظیر و یا در نوع خود بی نظیر بود تحقق یافت.

اکنون جای آن است که به اختصار، حادثه ولیعهدی را مورد مطالعه قرار دهیم. در این حادثه امام هشتم علی بن موسی الرضا در برابر یک تجربه تاریخی عظیم قرار گرفت و در معرض یک نبرد پنهانی سیاسی که پیروزی یا

ناکامی آن می‌توانست سرنوشت تشیع را رقم بزند، واقع شد.

در این نبرد رقیب که ابتکار عمل را بدست داشت و با همه‌ی امکانات به میدان آمده بود مأمون بود. مأمون با هوشی سرشار و تدبیری قوی و فهم و درایتی بی سابقه قدم در میدانی نهاد که اگر پیروز می‌شد و اگر می‌توانست آنچنانکه برنامه ریزی کرده بود کار را به انجام برساند، یقیناً به هدفی دست می‌یافت که از سال چهل هجری یعنی از شهادت علی بن ابی طالب هیچ یک از خلفای اموی و عباسی با وجود تلاش خود نتوانسته بودند به آن دست یابند، یعنی می‌توانست درخت تشیع را ریشه‌کن کند، و جریان معارضی را که همواره همچون خاری در چشم سردمداران خلافت‌های طاغوتی فرو رفته بود، بکلی نابود سازد.

اما امام هشتم با تدبیری الهی بر مأمون فائق آمد و او را در میدان نبرد سیاسی‌ئی که خود به وجود آورده بود، بطور کامل شکست داد. و نه فقط تشیع، ضعیف یا ریشه‌کن نشد بلکه حتی سال دویست و یک هجری، یعنی سال ولایت عهدی آن حضرت، یکی از پربرکت‌ترین سالهای تاریخ تشیع شد و نفس تازه‌ای در مبارزات علویان دمیده شد. و این همه به برکت تدبیر الهی امام هشتم و شیوه‌ی

حکیمانه‌ای بود که آن امام معصوم در این آزمایش بزرگ از خویشتن نشان داد.

برای این که پرتوی بر سیمای این حادثه عجیب افکنده شود به تشریح کوتاهی از تدبیر مأمون و تدبیر امام در این حادثه می‌پردازیم.

مأمون از دعوت امام هشتم به خراسان چند مقصود عمده را تعقیب می‌کرد: اولین و مهمترین آنها، تبدیل صحنه‌ی مبارزات حاد انقلابی شیعیان به عرصه‌ی فعالیت سیاسی آرام و بی‌خطر بود. همان‌طور که گفتم شیعیان در پوشش تقیه، مبارزاتی خستگی‌ناپذیر و تمام‌نشدنی داشتند، این مبارزات که با دو ویژگی همراه بود، تأثیر توصیف‌ناپذیری در برهم زدن بساط خلافت داشت، آن دو ویژگی، یکی مظلومیت بود و دیگری قداست.

شیعیان با اتکاء به این دو عامل نفوذ، اندیشه‌ی شیعی را که همان تفسیر و تبیین اسلام از دیدگاه ائمه اهل بیت است، به زوایای دل و ذهن مخاطبین خود می‌رساندند و هر کسی را که از اندک آمادگی برخوردار بود به آن طرز فکر متمایل و یا مؤمن می‌ساختند و چنین بود که دائره‌ی تشیع، روزبه‌روز در دنیای اسلام گسترش می‌یافت. و همان مظلومیت و قداست بود که با پشتوانه تفکر شیعی، این جا و آن جا در

همه‌ی دوران‌ها قیام‌های مسلحانه و حرکات شورشگرانه را برضد دستگاه‌های خلافت سازماندهی می‌کرد.

مأمون می‌خواست یک باره آن خفا و استتار را از این جمع مبارز بگیرد و امام را از میدان مبارزه انقلابی به میدان سیاست بکشاند و بدینوسیله کارائی نهضت تشیع را که بر اثر همان استتار و اختفا روزبه‌روز افزایش یافته بود به صفر برساند. با این کار مأمون آن دو ویژگی مؤثر و نافذ را نیز از گروه علویان می‌گرفت زیرا جمعی که رهبرشان فرد ممتاز دستگاه خلافت و ولیعهد پادشاه مطلق العنان وقت و متصرف در امور کشور است نه مظلوم است و نه آنچنان مقدس.

این تدبیر می‌توانست فکر شیعی را هم در ردیف بقیه‌ی عقاید و افکاری که در جامعه طرفدارانی داشت قرار دهد و آن را از حد یک تفکر مخالف دستگاه که اگرچه از نظر دستگاه‌ها، ممنوع و مبعوض است، از نظر مردم بخصوص ضعفا پرجاذبه و استفهام‌برانگیز است، خارج سازد.

دوم: تخطئه مدعای تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت‌های اموی و عباسی و مشروعیت دادن به این خلافت‌ها بود. مأمون با این کار به همه‌ی شیعیان، مزورانه ثابت می‌کرد که ادعای غاصبانه و نامشروع بودن خلافت‌های مسلط

که همواره جزو اصول اعتقادی شیعه به حساب می‌رفته یک حرف بی‌پایه و ناشی از ضعف و عقده‌های حقارت بوده است، چه اگر خلافت‌های دیگران نامشروع و جابرانه بود خلافت مأمون هم که جانشین آنهاست می‌باید نامشروع و غاصبانه باشد، و چون علی بن موسی الرضا با ورود در آن دستگاه و قبول جانشینی مأمون، او را قانونی و مشروع دانسته پس باید بقیه خلفا هم از مشروعیت برخوردار بوده باشند و این نقض همه‌ی ادعاهای شیعیان است. با این کار نه فقط مأمون از علی بن موسی الرضا بر مشروعیت حکومت خود و گذشتگان‌ش اعتراف می‌گرفت بلکه یکی از ارکان اعتقادی تشیع را که همان ظالمانه بودن پایه‌ی حکومت‌های قبلی است نیز درهم می‌کوبید. علاوه بر این، ادعای دیگر شیعیان مبنی بر زهد و پارسائی و بی‌اعتنائی ائمه به دنیا نیز با این کار نقض می‌شد، و چنین وانمود می‌شد که آن حضرت فقط در شرایطی که دنیا دسترسی نداشته‌اند نسبت به آن زهد می‌ورزیدند و اکنون که درهای بهشت دنیا به روی ایشان باز شد، بسوی آن شتافتند و مثل دیگران خود را از آن مغتنم کردند.

سوم: این که مأمون با این کار، امام را که همواره یک کانون معارضه و مبارزه بود در کنترل دستگاه‌های خود قرار

می‌داد و بجز خود آن حضرت، همه سران و گردنکشان و سلحشوران علوی را نیز در سیطره خود در می‌آورد، و این موفقیتی بود که هرگز هیچیک از اسلاف مأمون چه بنی امیه و چه بنی عباس بر آن دست نیافته بودند.

چهارم: این که امام را که یک عنصر مردمی و قبله امیدها و مرجع سئوالها و شکوه‌ها بود در محاصره ماموران حکومت قرار می‌داد و رفته رفته رنگ مردمی بودن را از او می‌زدود و میان او مردم و سپس میان او و عواطف و محبت‌های مردم فاصله می‌افکند.

پنجم: این بود که با این کار برای خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می‌کرد، طبیعی بود که در دنیای آن روز همه او را بر این که فرزندی از پیغمبر و شخصیت مقدس و معنوی را به ولیعهدی خود برگزیده و برادران و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته است ستایش کنند و همیشه چنین است که نزدیکی دینداران به دنیا طلبان از آبروی دینداران می‌کاهد و بر آبروی دنیا طلبان می‌افزاید.

ششم: آن که در پندار مأمون، امام با اینکار به یک توجیه‌گر دستگاه خلافت بدل می‌گشت، بدیهی است شخصی در حد علمی و تقوایی امام با آن حیثیت و حرمت بی‌نظیری که وی بعنوان فرزند پیامبر در چشم همگان

داشت، اگر نقش توجیه حوادث را در دستگاه حکومت برعهده می‌گرفت هیچ نغمه‌ی مخالفی نمی‌توانست خدش‌های بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد، این همان حصار منیعی بود که می‌توانست همه‌ی خطاها و زشتی‌های دستگاه خلافت را از چشم‌ها پوشیده بدارد. بجز اینها هدف‌های دیگری نیز برای مأمون متصور بود.

چنانکه مشاهده می‌شود این تدبیر بقدری پیچیده و عمیق است که یقیناً هیچکس جز مأمون نمی‌توانست آن را بخوبی هدایت کند و بدین جهت بود که دوستان و نزدیکان مأمون از ابعاد و جوانب آن بی‌خبر بودند. از برخی گزارش‌های تاریخی چنین بر می‌آید که حتی فضل‌بن‌سهل وزیر و فرمانده کل و مقرب‌ترین فرد دستگاه خلافت نیز از حقیقت و محتوای این سیاست، بی‌خبر بوده است. مأمون حتی برای این‌که هیچگونه ضربه‌ای بر هدف‌های وی از این حرکت پیچیده وارد نیاید داستان‌های جعلی برای علت و انگیزه این اقدام می‌ساخت و به این و آن می‌گفت. حقیقتاً باید گفت سیاست مأمون از پختگی و عمق بی‌نظیری برخوردار بود، اما آن سوی دیگر این صحنه‌ی نبرد، امام علی‌بن‌موسی‌الرضا است و همین است که علیرغم زیرکی شیطنت‌آمیز مأمون، تدبیر پخته و همه‌جانبه‌ی او را به

حرکتی بی‌اثر و بازیچه‌ای کودکانه بدل می‌کند. مأمون با قبول آن همه زحمت و با وجود سرمایه‌گذاری عظیمی که در این راه کرد از این عمل نه تنها طرفی بر نبست بلکه سیاست او به سیاستی بر ضد او بدل شد. تیری که با آن، اعتبار و حیثیت و مدعاهای امام علی بن موسی الرضا را هدف گرفته بود خود او را آماج قرار داد، بطوریکه بعد از گذشت مدتی کوتاه ناگزیر شد همه‌ی تدابیر گذشته خود را کأن لم یکن شمرده، بالاخره همان شیوه‌ای را در برابر امام در پیش بگیرد که همه گذشتگانش در پیش گرفته بودند یعنی «قتل»، و مأمون که در آرزوی چهره‌ی قداست‌مآب خلیفه‌ای موجه و مقدس و خردمند، این همه تلاش کرده بود سرانجام در همان مزبله‌ای که همه خلفای پیش از او در آن سقوط کرده بودند یعنی فساد و فحشا و عیش و عشرت توأم با ظلم و کبر فرو غلتید.

دریده شدن پرده ریای مأمون در زندگی پانزده ساله او پس از حادثه ولیعهدی را در دهها نمونه می‌توان مشاهده کرد که از جمله به خدمت گرفتن قاضی القضاتی فاسق و فاجر و عیاش همچون یحیی بن اکثم و همنشینی و مجالست با عموی خواننده و خنیاگرش ابراهیم بن مهدی و آراستن بساط عیش و نوش و پرده‌داری در دارالخلافتی

او در بغداد است. اکنون به تشریح سیاستها و تدابیر امام علی بن موسی الرضا در این حادثه می پردازیم..

۱- هنگامی که امام را از مدینه به خراسان دعوت کردند آن حضرت فضای مدینه را از کراهت و نارضائی خود پرکرد، بطوریکه همه کس در پیرامون امام یقین کردند که مأمون با نیت سوء حضرت را از وطن خود دور می کند. امام بدبینی خود به مأمون را با هر زبان ممکن به همه ی گوشها رساند. در وداع با حرم پیغمبر، در وداع با خانواده اش هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع انجام می داد، با گفتار و رفتار، با زبان دعا و زبان اشک، بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر مرگ اوست. همه کسانی که باید طبق انتظار مأمون نسبت به او خوش بین و نسبت به امام به خاطر پذیرش پیشنهاد او بدبین می شدند در اولین لحظات این سفر دلشان از کینه مأمون که امام عزیزشان را این طور ظالمانه از آنان جدا می کرد و به قتلگاه می برد لبریز شد.

۲- هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایت عهده آن حضرت مطرح شد، حضرت به شدت استنکاف کردند و تا وقتی مأمون صریحاً آن حضرت را تهدید به قتل نکرد آن را نپذیرفتند. این مطلب همه جا پیچید که علی بن موسی الرضا ولیعهدی و پیش از آن خلافت را که مأمون به او با اصرار پیشنهاد

کرده بود نپذیرفته است. دست اندرکاران امور که به ظرافت تدبیر مأمون واقف نبودند ناشیانه عدم قبول امام را همه جا منتشر کردند، حتی فضل بن سهل در جمعی از کارگزاران و مأموران حکومت گفت من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده‌ام، امیرالمؤمنین آن را به علی بن موسی الرضا تقدیم می‌کند و علی بن موسی دست رد به سینه‌ی او می‌زند.

خود امام از هر فرصتی، اجباری بودن این منصب را به گوش این و آن می‌رساند، همواره می‌گفت من تهدید به قتل شدم تا ولیعهدی را قبول کردم. طبیعی بود که این سخن همچون عجیب‌ترین پدیده سیاسی، دهان به دهان و شهر به شهر پراکنده شود و همه آفاق اسلام در آن روز یا بعدها بفهمند که در همان زمان که کسی مثل مأمون فقط به دلیل آن که از ولیعهدی برادرش امین عزل شده است به جنگی چند ساله دست می‌زند و هزاران نفر از جمله برادرش امین را به خاطر آن به قتل می‌رساند و سر برادرش را از روی خشم شهر به شهر می‌گرداند، کسی مثل علی بن موسی الرضا پیدا می‌شود که به ولیعهدی با بی‌اعتنائی نگاه می‌کند و آن را جز با کراهت و در صورت تهدید به قتل نمی‌پذیرد. مقایسه‌ای که از این رهگذر میان امام علی بن موسی الرضا و مأمون عباسی در ذهن‌ها نقش می‌بست درست عکس

آن چیزی را نتیجه می‌داد که مأمون به خاطر آن این سرمایه گذاری را کرده بود.

۳- با این همه علی بن موسی الرضا فقط بدین شرط ولیعهدی را پذیرفت که در هیچیک از شئون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و نصب و تدبیر امور نپردازد و مأمون که فکر می‌کرد فعلاً در شروع کار این شرط قابل تحمل است و بعدها به تدریج می‌توان امام را به صحنه فعالیت‌های خلافتی کشانید، این شرط را از آن حضرت قبول کرد. روشن است که با تحقق این شرط، نقشه‌ی مأمون نقش بر آب می‌شد و بیشترین هدف‌های او نا برآورده می‌گشت.

امام در همان حال که نام ولیعهد داشت و قهراً از امکانات دستگاه خلافت نیز برخوردار می‌بود چهره‌ای به خود می‌گرفت که گوئی با دستگاه خلافت، مخالف و به آن معترض است، نه امری، نه نهی، نه تصدی مسئولیتی، نه قبول شغلی نه دفاعی از حکومت و طبعاً نه هیچگونه توجیهی برای کارهای آن دستگاه. روشن است که عضوی در دستگاه حکومت که چنین با اختیار و اراده خود، از همه مسئولیت‌ها کناره می‌گیرد نمی‌تواند نسبت به آن دستگاه صمیمی و طرفدار باشد. مأمون به خوبی این نقیصه را حس می‌کرد و لذا پس از آن که کار ولیعهدی انجام گرفت بارها در

صدد برآمد امام را بر خلاف تعهد قبلی با لطائف الحیل به مشاغل خلافتی بکشاند و سیاست مبارزه منفی امام رانقض کند، اما هر دفعه امام هشیارانه نقشه او را خنثی می‌کرد. یک نمونه همان است که معمر بن خلاد از خود امام هشتم نقل می‌کند که مأمون به امام می‌گوید اگر ممکن است به کسانی که از او حرف شنوی دارند در باب مناطقی که اوضاع آن پریشان است چیزی بنویس و امام استنکاف می‌کند و قرار قبلی که همان عدم دخالت مطلق است را به یادش می‌آورد و نمونه بسیار مهم و جالب دیگر ماجرای نماز عید است که مأمون به این بهانه «که مردم قدر تو را بشناسند و دلها آنان آرام گیرد» امام را به امامت نماز عید دعوت می‌کند. امام استنکاف می‌کند و پس از این که مأمون اصرار را به نهایت می‌رساند امام به این شرط قبول می‌کند که نماز را به شیوه پیغمبر و علی بن ابی طالب به جا آورد و آنگاه امام از این فرصت چنان بهره‌ای می‌گیرد که مأمون را از اصرار خود پشیمان می‌سازد و امام را از نیمه راه نماز بر می‌گرداند، یعنی به ناچار ضربه‌ی دیگری بر ظاهر ریاکارانه‌ی دستگاه خود وارد می‌سازد.

۴- اما بهره‌برداری اصلی امام از این ماجرا بسی از اینها مهم‌تر است: امام با قبول ولیعهدی، دست به حرکتی می‌زند که در تاریخ زندگی ائمه پس از پایان خلافت اهل بیت در سال

چهلّم هجری تا آن روز و تا آخر دوران خلافت بی نظیر بوده است و آن برملا کردن داعیه‌ی امامت شیعی در سطح عظیم اسلام و دریدن پرده غلیظ تقیه و رساندن پیام تشیع به گوش همه مسلمانهاست. تریبون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت و امام در آن سخنانی را که در طول یکصد و پنجاه سال جز در خفا و با تقیه و به خصیصین و یاران نزدیک گفته نشده بود به صدای بلند فریاد کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نزدیکان درجه یک آنها قرار نمی‌گرفت آن را به گوش همه رساند. مناظرات امام در مجمع علما و در محضر مأمون که در آن قویترین استدلالهای امامت را بیان فرموده است، نامه‌ی جوامع الشریعه که در آن همه رؤوس مطالب عقیدتی و فقهی شیعی را برای فضل بن سهل نوشته است، حدیث معروف امامت که در مرو برای عبدالعزیز بن مسلم کرده است، قصائد فراوانی که در مدح آن حضرت به مناسبت ولایت عهدی سروده شده و برخی از آن مانند قصیده‌ی دعبل و ابونواس همیشه در شمار قصائد برجسته‌ی عربی به شمار رفته است، نمایشگر این موفقیت عظیم امام است. در آن سال در مدینه و شاید در بسیاری از آفاق اسلامی هنگامی که خبر ولایت عهدی علی بن موسی الرضا رسید

در خطبه فضائل اهل بیت بر زبان رانده شد. اهل بیت پیغمبر که هفتاد سال علناً بر منبرها دشنام داده شدند و سالهای متمادی دیگر کسی جرأت بر زبان آوردن فضائل آنها را نداشت، اکنون همه جا به عظمت و نیکی یاد شدند، دوستان آنان از این حادثه روحیه و قوت قلب گرفتند، بی‌خبرها و بی‌تفاوتها با آن آشنا شدند و به آن گرایش یافتند و دشمنان سوگند خورده احساس ضعف و شکست کردند، محدثین و متفکرین شیعه معارفی را که تا آنروز جز در خلوت نمی‌شد به زبان آورد، در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی بر زبان راندند.

۵- در حالی که مأمون امام را جدا از مردم می‌پسندید و این جدائی را در نهایت وسیله‌ای برای قطع رابطه‌ی معنوی و عاطفی میان امام و مردم می‌خواست، امام در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط با مردم قرار می‌داد، با این‌که مأمون آگاهانه مسیر حرکت امام از مدینه تا مرو را به طرزی انتخاب کرده بود که شهرهای معروف به محبت اهل بیت مانند کوفه و قم در سر راه قرار نگیرند. امام در همان مسیر تعیین شده، از هر فرصتی برای ایجاد رابطه‌ی جدیدی میان خود و مردم استفاده کرد. در اهواز آیات امامت را نشان داد، در بصره خود را در معرض محبت دل‌هائی که با او نامهربان

بودند قرار داد، در نیشابور حدیث سلسله‌الذهب را برای همیشه به یادگار گذاشت و علاوه بر آن نشانه‌های معجزه آسای دیگری نیز آشکار ساخت و در جابه‌جای این سفر طولانی فرصت ارشاد مردم را مغتنم شمرد، در مرو که سر منزل اصلی و اقامتگاه خلافت بود هم هرگاه فرصتی دست داد حصارهای دستگاه حکومت را برای حضور در انبوه جمعیت مردم شکافت.

۶- نه تنها سرجنبانان تشیع از سوی امام به سکوت و سازش تشویق نشدند بلکه قرائن حاکی از آن است که وضع جدید امام موجب دلگرمی آنان شد و شورشگرانی که بیشترین دوران‌های عمر خود را در کوه‌های صعب‌العبور و آبادی‌های دوردست و با سختی و دشواری می‌گذراندند با حمایت امام علی بن موسی الرضا حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند. شاعر ناسازگار و تندزبانی چون دعبل که هرگز به هیچ خلیفه و وزیر و امیری روی خوش نشان نداده و در دستگاه آنان رحل اقامت نیافکنده بود و هیچکس از سرجنبانان خلافت از تیزی زبان او مصون نمانده بود و به همین دلیل همیشه مورد تعقیب و تفتیش دستگاه‌های دولتی به سر می‌برد و سالیان دراز، دار خود را بر دوش خود حمل می‌کرد و میان

شهرها و آبادی‌ها سرگردان و فراری می‌گذرانید، توانست به حضور امام و مقتدای محبوب خود برسد و معروف‌ترین و شیواترین قصیده خود را که ادعانامه نهضت علوی بر ضد دستگاه‌های خلافت اموی و عباسی است برای آن حضرت بسراید و شعر او در زمانی کوتاه به همه اقطار عالم اسلام برسد، بطوری که در بازگشت از محضر امام آن را از زبان رئیس راهزنان میان راه بشنود. اکنون بار دیگر نگاهی بر وضع کلی صحنه‌ی این نبرد پنهانی که مأمون آن را به ابتکار خود آراسته و امام علی بن موسی را با انگیزه‌هایی که اشاره شد به آن میدان کشانده بود می‌افکنیم: یک سال پس از اعلام ولیعهدی وضعیت چنین است: مأمون علی بن موسی را از امکانات و حرمت بی حد و مرز برخوردار کرده است، اما همه می‌دانند که این ولیعهد عالی مقام در هیچ یک از کارهای دولتی یا حکومتی دخالت نمی‌کند و به میل خود از هر آنچه به دستگاه خلافت مربوط می‌شود روگردان است و همه می‌دانند که او ولیعهدی را به همین شرط که به هیچ کار دست نزند قبول کرده است. مأمون چه در متن فرمان ولایت عهدی و چه در گفته‌ها و اظهارات دیگر او را به فضل و تقوا و نسب رفیع و مقام علمی منیع ستوده است و او اکنون در چشم آن مردمی که برخی

از او فقط نامی شنیده و جمعی به همین اندازه هم او را نشناخته و شاید گروهی بغض او را همواره در دل پرورانده بودند به عنوان یک چهره درخور تعظیم و تجلیل و یک انسان شایسته‌ی خلافت که از خلیفه به سال و علم و تقوی و خویشی با پیغمبر، بزرگتر و شایسته‌تر است شناخته‌اند. مأمون نه تنها با حضور او نتوانسته معارضان شیعی خود را به خود خوشبین و دست و زبان تند آنان را از خود و خلافت خود منصرف سازد بلکه حتی علی بن موسی مایه‌ی امان و اطمینان و تقویت روحیه آنان نیز شده است، در مدینه و مکه و دیگر اقطار مهم اسلامی نه فقط نام علی بن موسی به تهمت حرص دنیا و عشق به مقام و منصب از رونق نیفتاده بلکه حشمت ظاهری بر عزت معنوی او افزوده شده و زبان ستایشگران پس از دهها سال به فضل و رتبه معنوی پدران مظلوم و معصوم او گشوده شده است. کوتاه سخن آن که مأمون در این قمار بزرگ نه تنها چیزی بدست نیاورده که بسیاری چیزها را از دست داده و در انتظار است که بقیه را نیز از دست بدهد. این جا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد و در صدد برآمد که خطای فاحش خود را جبران کند و خود را محتاج آن دید که پس از این همه سرمایه‌گذاری سرانجام برای مقابله با دشمنان

آشتی‌ناپذیر دستگام‌های خلافت یعنی ائمه اهل‌بیت علیهم‌السّلام به همان شیوه‌ای متوسل شد که همیشه گذشتگان ظالم و فاجر او متوسل شده بودند، یعنی قتل. بدیهی است قتل امام هشتم پس از چنان موقعیت ممتاز به آسانی میسور نبود. قرائن نشان می‌دهد که مأمون پیش از اقدام قطعی خود برای به شهادت رساندن امام به کارهای دیگری دست زده است که شاید بتواند این آخرین علاج را آسان‌تر به کاربرد، شایعه پراکنی و نقل سخنان دروغ از قول امام از جمله این تدابیر است، به گمان زیاد این که ناگهان در مرو شایع شد که علی بن موسی همه مردم را بردگان خود می‌داند جز با دست‌اندرکاری عمال مأمون ممکن نبود. هنگامی که ابی‌الصلت این خبر را برای امام آورد حضرت فرمود: «بار اله‌ها، ای پدیدآورنده آسمانها و زمین تو شاهی که نه من و نه هیچ یک از پدرانم هرگز چنین سخنی نگفته‌ایم و این یکی از همان ستم‌هایی است که از سوی اینان به ما می‌شود.» تشکیل مجالس مناظره با هر آن کسی که کمتر امید به غلبه او بر امام می‌رفت نیز از جمله همین تدابیر است. هنگامی که امام، مناظره‌کنندگان ادیان و مذاهب مختلف را در بحث عمومی خود منکوب کرد و آوازه دانش و حجت

قاطعش در همه جا پیچید مأمون در صدد برآمد که هر متکلم و اهل مجادله‌ای را به مجلس مناظره با امام بکشاند، شاید یک نفر در این بین بتواند امام را مجاب کند. البته چنان که می‌دانیم هر چه تشکیل مناظرات ادامه می‌یافت قدرت علمی امام آشکارتر می‌شد و مأمون از تأثیر این وسیله نومیدتر.

بنابر روایات یک یا دو بار توطئه قتل امام به وسیله نوکران و ایادی خود را ریخت و یک بار هم حضرت را در سرخس بزدان افکند اما این شیوه‌ها هم نتیجه‌ای جز جلب اعتقاد همان دست‌اندرکاران به رتبه معنوی امام را به بار نیاورد، و مأمون درمانده‌تر و خشمگین‌تر شد. در آخر چاره‌ای جز آن نیافت که به دست خود و بدون هیچگونه واسطه‌ای امام را مسموم کند و همین کار را کرد و در ماه صفر دویست و سه هجری یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت از مدینه به خراسان و یک سال و اندی پس از صدور فرمان ولیعهدی به نام آن حضرت دست خود را به جنایت بزرگ و فراموش نشدنی قتل امام آلود!

۱. شهید سیدعلی خامنه‌ای (ره)، ۱۳۶۳/۵/۱۸.



حضرت معصومه علیها السلام

ولادت و نسب

ولادت ایشان را در اول ذی القعدة سال ۱۷۳ق. در شهر مدینه [۱] و وفات ایشان را در روز ۱۰ ربیع الثانی سال ۲۰۱ هجری قمری عنوان کرده‌اند. [۲] شیخ مفید، در بین فرزندان دختر امام کاظم علیه السلام دو دختر را به نام‌های فاطمه صغری و فاطمه کبری ذکر می‌کند. [۳] ابن جوزی، در شمارش فرزندان امام کاظم علیه السلام علاوه بر این دو، از فاطمه وسطی و آخری نیز نام می‌برد. [۴] نجمه خاتون مادر امام رضا علیه السلام مادر وی نیز هست. [۵]

اسماء و القاب

از القاب وی می‌توان به معصومه، طاهره، حمیده، بَرّه، رشیده، تقیه، نقیه، رضیه، مرضیه، سیده، أُخت الرضا اشاره کرد. [۱۱] در زیارتنامه‌ای، از دو لقب صدیقه و سیده نساء العالمین نیز یاد شده است. [۱۲]

معصومه

«معصومه»، مشهورترین نام یا لقب این بانو است. این نام، از روایتی منتسب به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام اخذ شده است که فرمود: «هر کس معصومه را در قم زیارت کند مانند کسی است که مرا زیارت کرده است.» [۱۳] همچنین نقل شده که وی خود را معصومه، خواهر امام رضا علیه السلام معرفی کرده است. [۱۴]

کریمه اهل بیت

حضرت معصومه امروزه به کریمه اهل بیت علیهم السلام شهرت دارد. ظاهراً این نام‌گذاری مستند به خوابی است که سید محمود مرعشی نجفی، پدر آیه الله مرعشی نجفی دیده و در آن یکی از ائمه علیه السلام، حضرت معصومه را «کریمه اهل بیت» خوانده و مرعشی را به زیارت قبر ایشان سفارش فرموده است. [۱۵]

ویژگی‌های شخصیتی

در منابع و متون دینی، این گونه نقل شده است که در میان فرزندان فراوانِ موسی بن جعفر علیه السلام پس از امام رضا علیه السلام کسی هم‌پای معصومه نیست. [۱۶] شیخ عباس قمی می‌گوید: در میان دختران موسی بن جعفر علیه السلام افضل آنان سیده جلیله معظمه، فاطمه است که به معصومه شهرت دارد. [۱۷]

مقام علمی

در باب مکانت علمی معصومه نقل شده است که روزی عده‌ای از شیعیان وارد مدینه شدند و پرسش‌هایی داشتند که می‌خواستند از محضر امام کاظم علیه السلام بپرسند و ایشان در سفر بود. از این رو فاطمه معصومه علیها السلام پاسخ آن پرسش‌ها را نوشت و به آنان تسلیم نمود. آنان از مدینه خارج شده و در بیرون شهر با امام علیه السلام مصادف شدند. هنگامی که امام علیه السلام پرسش‌های آنان و پاسخ‌های معصومه علیها السلام را مشاهده کرد، سه بار فرمود: «فِداها أبوها» پدرش به فدایش باد. [۱۸]

همچنین از فاطمه معصومه علیها السلام در جایگاه راوی، احادیثی نقل شده است که می‌توان به حبّ آل محمد صلی الله علیه و آله، [۱۹] مقام

امیرالمومنین و شیعیان وی [۲۰] اشاره کرد.

ازدواج نکردن

بنابر آن چه یعقوبی نقل می‌کند، امام موسی بن جعفر علیه السلام وصیت فرمود دخترانش ازدواج نکنند [۲۱] اما برخی این خبر را مجعول دانسته و آن را رد می‌کنند. [۲۲]

در وصیت امام کاظم علیه السلام، تبعیت همه فرزندان از امام رضا علیه السلام تأکید شده و آمده است:

«هیچ یک از دخترانم را نباید برادران مادری، سلاطین و یا عموهایشان شوهر دهند، مگر با نظر و مشورت رضا علیه السلام، اگر بدون اجازه او به چنین کاری اقدام کنند، با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت ورزیده‌اند و در سلطنت خدا منازعه نموده‌اند؛ زیرا او به مصالح قومش در امر ازدواج آگاه‌تر است، پس هر کسی را او بخواهد تزویج می‌کند و هر کسی را او نخواهد تزویج نمی‌کند.» [۲۳]

اما نظر دقیق‌تر درباره عدم ازدواج حضرت معصومه علیها السلام این است که از آنجا که در دوران هارون الرشید و مأمون، شیعیان و علویان و به ویژه امام کاظم علیه السلام مورد سخت‌ترین فشارها و آزارها بودند و ارتباطات اجتماعی آنان به شدت محدود بود، کسی جرات نزدیک شدن به خاندان اهل

بیت عليه السلام را پیدا نمی‌کرد؛ چه رسد به آنکه با آنان پیوند نیز برقرار سازد. به عبارت دیگر برای این حضرت شرایط ازدواج پیش نیامده است.

هجرت به ایران و ورود به قم

صاحب کتاب تاریخ قم می‌گوید: در سال ۲۰۰ مأمون خلیفه عباسی، امام علی بن موسی الرضا عليه السلام را از مدینه به مرو به جهت ولیعهدی آن جناب طلب نمود و خواهر ایشان در سال ۲۰۱ به قصد دیدار برادر راهی مرو شد. [۲۴] گفته شده فاطمه معصومه پس از دریافت نامه برادرش، خود را آماده سفر نمود. [۲۵] حضرت معصومه با کاروانی از بستگان و خویشانِ خویش راهی ایران شدند. چون به ساوه رسیدند دچار جنگ سختی با دشمنان اهل بیت شدند و همه برادران و برادرزادگان وی به شهادت رسیدند. فاطمه معصومه پس از دیدن جنازه‌های غرقه به خون عزیزانش به سختی بیمار شد. [۲۶] وی پس از این جریان، خادم خود را امر فرمود که او را به قم ببرد. [۲۷]

قول دیگر آن است چون خبر بیماری ایشان به آل سعد رسید تصمیم به آن گرفتند خدمت ایشان رسیده و از وی درخواست کنند تا به قم بیایند. در این میان موسی بن

خزرج بن سعد اشعری یکی از اشعریان قم [۲۸] و از اصحاب امام رضا علیه السلام بر این امر تقدم جست و خدمت فاطمه معصومه رسید. مهار شتر ایشان را گرفت و ایشان را وارد قم ساخت و در خانه خویش منزل داد. [۲۹] در بعضی از منابع متأخر روز ورود حضرت معصومه علیها السلام را ۲۳ ربیع الاول دانسته‌اند. [۳۰]

فاطمه معصومه ۱۷ روز در این خانه ساکن و به عبادت و راز و نیاز مشغول بود. اکنون عبادت‌گاه ایشان در منزل موسی بن خزرج در شهر قم، به «ستیه» یا «بیت‌النور» مشهور است. [۳۱]

درگذشت

وفات ایشان را در روز ۱۰ ربیع‌الثانی سال ۲۰۱ هجری قمری در ۲۸ سالگی عنوان کرده‌اند. [۳۲] برخی نیز روز ۱۲ ربیع‌الثانی را نقل کرده‌اند. [۳۳]

شیعیان پیکر او را تشییع کردند و در منطقه‌ای به نام بابلان (حرم کنونی) که متعلق به موسی بن خزرج بود به خاک سپردند. درباره ماجرای دفن حضرت معصومه، کرامات و امور خارق‌العاده‌ای نیز نقل کرده‌اند. [۳۴] موسی بن خزرج سایبانی از بوریای فراز قبر وی قرار داد تا اینکه

در سال ۲۵۶ زینب دختر امام جواد علیه السلام که برای زیارت مزار عمه خویش به قم آمده بود، قبه‌ای بر فراز آن بنا کرد. [۳۵]

فضیلت زیارت

در فضیلت زیارت حضرت معصومه علیها السلام احادیثی از ائمه معصومین علیهم السلام در دست است از جمله روایتی که بنا بر آن، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«در قم، بانویی از فرزندان من که نامش «فاطمه دُخت موسی» است رحلت می‌کند و با شفاعت او همه شیعیان ما وارد بهشت می‌شوند.» [۳۶] و در بیانی دیگر زیارت او معادل بهشت نقل شده است. [۳۷]

در حدیثی از امام رضا علیه السلام آمده است که هر کس او را زیارت کند مرا زیارت کرده [۳۸] و در فرمایشی دیگر می‌فرماید: بهشت از آن اوست. [۳۹]

امام جواد علیه السلام می‌فرماید:

«هر کس قبر عمّه‌ام حضرت معصومه سلام الله علیها را با علاقه و معرفت در قم زیارت کند، اهل بهشت خواهد بود.» [۴۰]

شرح وفات

حسن بن محمد قمی گفت خبر دادند مرا بزرگان قم از آباء خود که وقتی مأمون حضرت رضا را بمر و خواست برای ولایت عهد، در سال دویست هجری و در سال دویست و یک فاطمه خواهرش بقصد دیدار برادر خارج شد همین که رسید بساوه مریض شد پرسید چقدر راه است بین ساوه و قم؟ گفتند: ده فرسخ فرمود:

مرا ببرید بقم او را بقم بردند و در منزل موسی بن خزر بن سعد اشعری وارد شد گفت: بنا باصح روایات وقتی خبرش بقم رسید بزرگان قم باستقبال او رفتند پیشاپیش آنها موسی بن خزر بود وقتی خدمت ببی معصومه رسید مهار ناقه‌اش را گرفته بمنزل خود رسید و در خانه او هفده روز بود آنگاه از دنیا رفت.

موسی دستور داد او را غسل داده کفن کردند و نماز بر او خوانده دفن کردند در زمینی که متعلق بموسی بود و اکنون مزار مقدس اوست بر فراز قبرش سقفی از بوری ساختند تا بالاخره زینب که دختر حضرت جواد علیه السلام بود بر فراز قبر او قبهای ساخت. [۴۱]

بمن خبر داد حسین بن علی بن حسین بن موسی بن

بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، او را غسل داده کفن کردند بدن آن ببی را بقبرستان بابلان بردند و او را در سردابی گذاشتند که برایش حفر شده بود. قبیله سعد اختلاف کردند از اینکه چه کسی او را داخل سرداب گذارد. سپس همه قبول کردند که خادم پیرمردی از این قبیله بنام قادر مباشر این کار شود همین که از پی او فرستادند دیدند دو سوار از طرف بیابان مآیند هر دو نقاب دارند نزدیک جنازه که رسیدند نماز خواندند بر او و وارد سرداب شدند و جنازه را در سرداب گذاشته دفن کردند بعد از سرداب خارج شده بدون اینکه با کسی صحبت کنند سوار شده رفتند هیچ کس نفهمید آنها که بودند. [۴۲]

منابع:

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۲۶۱.
۲. انجم فروزان، ص ۵۸؛ گنجینه آثار قم، ج ۱، ص ۳۸۶.
۳. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۴.
۴. تذکرة الخواص، ص ۳۱۵.
۵. دلائل الامامه، ص ۳۰۹.
۶. مجله نور علم شماره ۵۰-۵۱ ص ۲۹۷-۳۰۱.
۷. انتقادهای رسول جعفریان درباره دو تاریخ ساختگی

۸. تاریخ ولادت و وفات حضرت فاطمه معصومه علیها السلام
- «شرحی بر یک سندسازی بی پایه»
۹. جرعه‌ای از دریا، ج ۲، ص ۵۱۶
۱۰. محلاتی، ذبیح الله، ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۳۱-۳۲
۱۱. انوار المشعشعین، ج ۱، ص ۲۱۱.
۱۲. زبدة التصانیف، ج ۶، ص ۱۵۹.
۱۳. ریاحین الشریعة، ج ۵، ص ۳۵.
۱۴. دارالسلام، ج ۲، ص ۱۷۰.
۱۵. مهدی پور، کریمه اهل بیت علیهم السلام، ص ۴۳.
۱۶. تواریخ النبی و الآل، ص ۶۵.
۱۷. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۷۸.
۱۸. کریمه اهل بیت، ص ۶۳ و ۶۴ به نقل از کشف اللئالی.
۱۹. العوالم، ج ۲۱، ص ۳۵۴.
۲۰. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۷۶.
۲۱. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۵۱.
۲۲. حیاة الامام موسی بن جعفر، ج ۲، ص ۴۹۷.
۲۳. کافی، ج ۱، ص ۳۱۷.
۲۴. الغدیر، ج ۱، ص ۱۷۰.
۲۵. من لایحضره الخطب، ج ۴، ص ۴۶۱.
۲۶. قیام سادات علوی، ص ۱۶۰.

۲۷. تاریخ قم، ص ۱۶۳.
۲۸. بحار الأنوار، المجلسي، ج ۴۸، ص ۲۹۰.
۲۹. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۰.
۳۰. حضرت معصومه، فاطمه دوم، ص ۱۱۱.
۳۱. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۷۹.
۳۲. انجم فروزان، ص ۵۸؛ گنجینه آثار قم، ج ۱، ص ۳۸۶.
۳۳. مستدرک سفینه البحار، ص ۲۵۷.
۳۴. تاریخ قم، ص ۱۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۰.
۳۵. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۷۹.
۳۶. مستدرک سفینه البحار، ص ۵۹۶؛ النقض، ص ۱۹۶.
۳۷. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۹.
۳۸. ریاحین الشریعة، ج ۵، ص ۳۵.
۳۹. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۱؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۸۳.
۴۰. کامل الزیارات، ص ۵۳۶، ح ۸۲۷؛ بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۶.
۴۱. بحار الانوار، جلد ۴۸، صفحه ۲۶۰.
۴۲. بحار الانوار، جلد ۴۸، صفحه ۲۶۱.

کوتاه‌های داستانی پیرامون حضرت

معصومه علیها السلام

فداها ابوها

امام در خانه تشریف ندارند. جماعتی از شیعیان از راه دوری آمده‌اند با سؤالاتی زیاد، دختر بچه‌ای درب خانه را باز می‌کند. معصومیت از تمام قامت کودکانه‌اش می‌بارد. با وقاری عجیب که جز از زنان بزرگ بر نمی‌آید جلو می‌آید و سؤالاتشان را می‌گیرد و به منزل می‌برد. چیزی نمی‌گذرد که پاسخ تک‌تک سؤالات را مو به مو تحویلشان می‌دهد. در راه برگشت آن جماعت شیعه امام را می‌بینند و ماجرا را برایش شرح می‌دهند. امام برگه‌ی پاسخ سؤالات مطالعه می‌کنند، لبخندی می‌زنند و سه بار می‌فرمایند: پدرش فدایش باد... پدرش فدایش باد... پدرش فدایش باد! آن دختر فاطمه معصومه علیها السلام بود.

معصومه برادر

در طول ۲۸ سال زندگی پاک و نجیبانه‌اش لقب‌های زیادی به «او» نسبت داده‌اند. از «طاهره» و «رشیده» گرفته تا «کریمه اهل بیت علیهم السلام». در این میان یک لقب است که از همه بیشتر به جان‌ها نشسته و فراگیر شده. لقبی که برادرش «حضرت رضا علیه السلام» به «او» داده است: «معصومه». دیگر

همه «او» را اینگونه صدا می‌کنند؛ «فاطمه معصومه علیها السلام».

وداع آخر

«حضرت رضا علیه السلام» از وداع با مزار «رسول خدا صلی الله علیه و آله» برگشته است. از خویشان و دوستان خداحافظی می‌کند و می‌گوید که این سفر بازگشتی ندارد. این وداع آخر است. «بانو»، «فاطمه معصومه علیها السلام» از دیدن برادر سیر نمی‌شود و طاقت دوری‌اش را ندارد. دیگر کسی نیست که بر «او» تکیه کند. برادر به اجبار «مأمون» باید «مدینه» را ترک کند و عازم «خراسان» شود. عازم «ایران»^۱.

خداحافظی با برادر

فاطمه معصومه علیها السلام از همه بی‌تاب‌تر بود. خواهری کردن را از عمه‌جانش زینب کبری علیها السلام یاد گرفته بود و حالا زمان سفر بود و جدایی بین خواهر و برادر. دیگر زمان زمان حرکت بود. فاطمه معصومه علیها السلام نگاه معصومانهاش را لحظه‌ای از صورت برادر بر نمی‌داشت. دوست نداشت اشک مانع دیدن چهره برادر شود. مقاومت می‌کرد تا گریه نکند. اما جمله‌ای که از برادر شنید سد جلوی چشمه‌ی چشمان معصومش شکست و سیل اشک بر گونه‌هایش جاری

۱. مستدرک سفینه، ج ۸، ص ۱۵۷.



شد. «خوب نیست پشت سر مسافر گریه کردن. اما برای مسافری که امید باز گشت او باشد! پس پشت سر من گریه کنید.»^۱

عروسِ آسمان

در سن ازدواج قرار داری اما هر رفت و آمدی با پدرت - موسی بن جعفر علیه السلام - بشدت کنترل می شود و همه چیز تحت نظر ماموران بی رحم هارون الرشید قرار دارد! هرگونه ارتباطی با اهل خانه‌ی شما برابرست با اذیت و آزارهای دستگاه حکومتی ناخلف کشور... کسی جرات نمی کند با امام خود مرادده داشته باشد و مُحَبِّین باید می سوختند و می ساختند و مصلحت در تقیه بود. می دانم با شرایط حاضر به هیچ صراطی نمی شود کسی داماد خانواده‌ی موسی بن جعفر علیه السلام شود، بدین ترتیب تو و خواهرانت در خانه می مانید.

پیک لبخند

پیک، نفس نفس می زند. از چهره رنگ پریده و لب‌های ترک برداشته اش پیداست که خیلی وقت است استراحت نکرده و یک سره تاخته است. «بانو» نامه را که باز می کند و لبخند می زند. پیک دستور داشته بدون استراحت و توقف

۱. ۳. اقتباس از عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۱۷.

و به سرعت نامه را به «فاطمه معصومه علیها السلام» برساند. «بانو» کاروانی راه می‌اندازد و عازم «خراسان» می‌شود؛ این خواسته برادرش بوده است در نامه^۱.

معصومه‌ی برادر

تو در مدینه دلت آرام نبود؛ باید به سمت خراسان حرکت می‌کردی؛ باید می‌رسیدی روبروی چشم‌های برادرت و به او می‌گفتی آمده‌ای که تعالیمش را در آزمون ولایتمداری پس دهی؛ باید به او می‌گفتی بلدی زینب‌وار در کنار برادرت بایستی و از حریم ولایت دفاع کنی. به سمت خراسان حرکت می‌کنی.

درگیری ساوه

کاروان پرشکوهی که بانوی آن حضرت فاطمه معصومه علیها السلام است دیگر به حوالی ساوه رسیده بود. مأمون از این کاروان که احیاگر قلوب شیعیان بود با خبر شده بود. تجربه رسیدن پای حضرت زینب به کاخ یزید به او می‌گفت که اگر پای معصومه کبری به خراسان برسد تمام برنامه‌هایش به هم خواهد ریخت. هنوز کاروان به ساوه نرسیده بود که عده‌ای حمله کردند. مثل راهزنان... مثل گرگ‌ها.

۱. کتاب قم، ص ۲۱۳.

ورود به قم

هنوز به مقصد نرسیده بودند که باز گرد و غبار مرکب‌هایی این بار از سمت قم می‌آمد. همه ذکر می‌گفتند و آیت الکرسی می‌خواندند. آن جماعتی که از دور می‌آمدند نزدیک شدند. همه خیره خیره نگاه می‌کردند. این موسی بن خزرج اشعری بود که پیش از بقیه پیاده شد. خاضعانه و متواضعانه پیش آمد. چنان با احترام که حقیقتاً مثال زدنی بود. حضرت با عظمت و شکوه در منزل او که رئیس و بزرگ مردم قم بود ساکن شدند. و این بزرگ مرد خادمی بانوی بزرگ اسلام را می‌کرد.

پناهگاه واقعی

به «قم» و خانه بزرگ آن «موسی بن خزرج» رسیده‌اند. مردم «قم» دسته دسته به استقبال و عرض ارادت می‌آیند. سراپا شور هستند. به خود می‌بالند که میزبان خواهر امامشان، «حضرت رضا علیه السلام» شده‌اند. «فاطمه معصومه علیها السلام» از پدران‌ش شنیده بود که «قم» مرکز و پناهگاه واقعی شیعیان است. کاروان اما، دیگر مثل روز اول نیست. حمله مأموران عباسی در «ساوه» به کاروان گروهی را زخمی و گروهی را به شهادت رسانده است. «بانو» نیز در «ساوه» بیمار شده است.^۱

۱. ودیعه آل محمد علیه‌السلام، ص ۱۲.



آغوش خاک

۱۷ روز از لحظه ورود کاروان به قم، تا لحظه پرکشیدن «بانو» به آسمان سپری شده است. حالا محرمی نیست که مراسم تدفین و خاک سپاری «فاطمه معصومه» را انجام دهد. دو سوار از دور پیدا می‌شوند. دو مرد با چهره‌هایی دل‌ربا و صورت‌هایی نورانی. «بانو» را دفن می‌کنند و خاک سپاری به پایان می‌رسد. بدون آنکه کلامی با مردم سخن بگویند سوار بر اسب شده و دور می‌شوند. یکی‌شان برادش «امام رضا علیه السلام» است و دیگری پسر برادرش «امام جواد علیه السلام»^۱.

پاداش زائر بانو

عالمه است، باتقوا و پاک و درستکار، کلاس درس دارد و پاسخگوی سؤالات مردم است و حدیث نقل می‌کند؛ احادیث بزرگ و مهم؛ حدیث غدیر، حدیث منزلت و... . پیش از تولدش از زبان جدّش «امام صادق علیه السلام» نقل شده که هر کس «بانو» را زیارت کند بهشت برای اوست. برادرش «حضرت رضا علیه السلام» زیارت «او» در «قم» را مانند زیارت خود در «مشهد» می‌داند. در روز محشر دو «بانو» شفاعتشان همه شیعیان را در برمی‌گیرد؛ یکی «فاطمه علیها السلام» دختر «محمد صلی الله علیه و آله»

۱. فرهنگ کوثر، ص ۴۵.



و دیگری «فاطمه معصومه علیها السلام» دختر امام کاظم علیه السلام.

این دختر جوان تربیت شده دامان اهل بیت پیغمبر، با حرکت خود در جمع یاران و اصحاب و دوستان ائمه (علیهم السلام) و عبور از شهرهای مختلف و پاشیدن بذر معرفت و ولایت در طول مسیر در میان مردم و بعد رسیدن به این منطقه و فرود آمدن در قم، موجب شده است که این شهر به عنوان پایگاه اصلی معارف اهل بیت (علیهم السلام) در آن دوره ظلمانی و تاریک حکومت جباران بدرخشد و پایگاهی بشود که انوار علم و انوار معارف اهل بیت را به سراسر دنیای اسلام از شرق و غرب منتقل کند.^۱

ما باید از حضرت معصومه علیها السلام، بیشتر استفاده کنیم. ایشان امامزاده بلافصل است. دختر امام، خواهر امام، عمه امام، خیلی عظمت دارد. در زیارت نامه ایشان آمده: «ای فاطمه معصومه! تو برای ورود من به بهشت شفاعت کن، چون نزد خدا دارای شأن و مقام بزرگی هستی.»^۲

۱. از بیانات شهید سید علی خامنه‌ای (ره)، ۱۳۸۹/۰۷/۲۹.

۲. شهید سید علی خامنه‌ای (ره)، ۱۳۷۱/۴/۲۸.





امامزادگان

پرسش‌ها

ما ایرانی‌ها، اصولاً مهمان‌دوست هستیم! البته بخشی از این مهمان‌دوستی به خلق و خوی مان برمی‌گردد و بخشی هم به دلیل سفارش‌های ویژه‌ای است که پیامبر و امامان معصوم ما، به ما داشته‌اند. همیشه میزبان خوبی بودیم، مخصوصاً برای مهمانان ویژه‌ای که تاج سر ما بودند و باعث افتخار ما؛ امامزادگان بزرگوار و والامقام. حضور امامزاده‌ها بدون شک نعمت بزرگی برای مردم ایران است که در طول قرن‌ها بهانه‌ای شده است برای انس و الفت بیشتر اهالی

این آب و خاک به اهل بیت عصمت و طهارت عليهم السلام و البته تأثیر امامزادگان در تقویت ریشه‌های ولایت در مذهب تشیع غیرقابل انکار است.

اما راجع به این میزبانی مقدس، پرسش‌های بسیار زیادی در ذهن ما وجود دارد:

چرا ایران؟ چرا کشور ما به نسبت کشورهای هم‌جوار، این قدر اماکن متبرکه و امامزاده دارد؟ چرا در سال‌های کمی دورتر، این امامزادگان عظیم‌الشان به ایران آمده‌اند؟ مگر پدرشان در این آب و خاک بوده‌اند که در این خاک مدفون شده‌اند؟ چرا افراد زیادی از خانوادهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله باید ایران را به محل تولد و زندگی‌شان و محدودهٔ حجاز و عربستان و عراق، ترجیح می‌دادند و سختی راه را به جان خریدند و به کشور ما می‌آمدند؟ چطور ممکن است گاهی، منطقه‌ای صعب‌العبور که امروزه دسترسی به آن حتی با وسایل نقلیهٔ مدرن، طاقت‌فرسا و زمان‌بر است، تبدیل شود به پایگاه حضور و مکان دفن یک امامزاده؟ میزبانی مردم مهمان‌نواز ایران از فرزندان و نوادگان ائمه عليهم السلام در دوره‌های مختلف تاریخی، چه زمینه‌ها و علل مختلفی دارد؟ آیا امامان ما، این تعداد فرزند داشتند و آیا تمامی این زیارتگاه‌ها مربوط به امامزادگان است؟ چرا در بعضی زیارتگاه‌ها، گنج پیدا

می‌شود؟ آیا بعضی زیارتگاه‌ها که نام‌های عجیب و غریب دارند؛ واقعاً امامزاده هستند؟ مثلاً آیا امامزاده بیژن، واقعاً فرزند امام است؟ آیا دلیل خاصی وجود دارد که بیشترین امامزادگان ایران، سلسله نسبشان به امام کاظم علیه السلام می‌رسد؟ چرا در شهرهای شمالی ایران، این قدر امامزاده وجود دارد؟ و...

و از تمامی این سوالات گذشته، نوبت به سوالات دیگری می‌رسد:

اصلاً چرا زیارت؟! رفتن بر سر قبور کسانی که دیگر حیات ظاهری ندارند، چه فایده‌ای برای آن‌ها و چه فایده‌ای برای ما دارد؟ درباره‌ی شأن و منزلت امامان معصوم علیهم السلام و فضیلت زیارت آنان روایات زیادی از معصومین علیهم السلام خوانده‌ایم؛ اما آیا زیارت نوادگان ائمه علیهم السلام هم فضیلت دارد؟ و سوالاتی که شاید اگر بخواهیم تمامی آن‌ها را فهرست کنیم، چندین و چند صفحه شوند که به یاری خدا، در این صفحات، می‌خواهیم پاسخ بسیاری از آن‌ها را بخوانیم.

یک. افتخار میزبانی

از همان ابتدای انتشار اسلام در سرتاسر دنیا، اهالی ایران جزو اولین گروه‌هایی بودند که این دین مهربان و عدالت محور را انتخاب کردند. اسلام، آهسته‌آهسته در سرتاسر

ایران شناخته شد و پیامبر و اهل بیت او هم جای خودشان را در دل‌های مردم ایران باز کردند.

مثل تمامی نمونه‌های مشابه، وقتی دین اسلام شروع به مبارزه با ظلم و فساد کرد، دشمنانش هم شروع کردند به مقابله. عده‌ای مستقیم به دین حمله کردند و شمشیر را از رو بستند و عده‌ای که ظالم‌تر و خبیث‌تر از گروه اول بودند، به اسم دین و خلافت پیامبر، شروع به دشمنی با دین اسلام کردند و در درجهٔ اول، سراغ اهل بیت و جانشینان به حق پیامبر آمدند. شروع ماجرا در سقیفه بود و غصب ولایت و بعد هم با غصب فدک، جای پای خودشان را محکم‌تر کردند. شهادت حضرت محسن، فرزند تنها دختر رسول خدا که پارهٔ تن پیامبر بود، اولین قدم بود در به شهادت رساندن اهل بیت پیامبر. بعد هم مادر سادات را به شهادت رساندند و پس از به شهادت رساندن امیرالمؤمنین علیه السلام؛ اولین امام شیعیان، دیگر مانعی در مسیر ظلم و آزار و اذیت خاندان رسول خدا باقی نماند.

وقتی بنی‌امیه، حکومت ظاهری را به دست گرفت، دیگر به هیچ‌کدام از اهل بیت پیامبر، رحم نکرد و با جنایات هر روزهٔ خود، پروندهٔ سیاهی در این دنیا و عذابی بی‌بدیل در

آخرت برای خود به جا گذاشت. از همان روزها بود که نه تنها امامان معصوم؛ بلکه فرزندان و نوه‌های آنان نیز مورد ظلم و آزار حکومت‌های ظالم بودند و بسیاری از آنان با فجیع‌ترین وضع به شهادت رسیدند.

این بود که فرار از دست حاکمان و ظالمان، بخشی از زندگی امامزادگان شد و آنان برای حفظ جان خود و انتشار و تبلیغ معارف دین اسلام و بیان مظلومیت اهل بیت که جانشینان واقعی پیامبر بودند، به کشورهای مختلفی که دین اسلام را پذیرفته بودند، مهاجرت کردند؛ گاهی علنی و گاهی مخفیانه.

در طول تاریخ، چندین بار مهاجرت گسترده سادات و علویان به ایران صورت گرفت. بار اول در زمان حکومت حجاج بن یوسف بود که شیعیان زیادی همراه گروهی از امامزاده‌ها که از ظلم او فراری بودند وارد ایران شدند. بار دوم در دوران ولایت عهدی امام رضا علیه السلام بود که گروهی از شیعیان و امامزاده‌ها همراه حضرت و سپس همراه کاروان حضرت معصومه علیها السلام به ایران آمدند. بار سوم در زمان قیام علویان بر ضد بنی عباس بود که به دلیل آزارهای بنی عباس ناگزیر شدند به کشورهای شرقی از جمله ایران پناه ببرند؛ اما بیشترین تعداد امامزاده‌هایی که در کشور از دنیا رفته

و دفن شده‌اند، حدود سال ۲۵۰ هجری (دوران حسن بن زید) به ایران آمده‌اند. آن‌طور که ابن اسفندیار در کتاب «تاریخ طبرستان» نوشته در اواسط سال ۲۵۳ هجری قمری به عدد برگ درختان، سادات علوی و بنی‌هاشم از حجاز، اطراف شام و عراق خدمت حسن بن زید رسیدند.

مردم ایران هم میزبانان مهربانی بودند که برای پذیرایی و استقبال از این مهمانان عزیز، شوق و شور ویژه‌ای داشتند. یکی از نمونه‌های این اظهار ارادت، در استقبال مردم نیشابور از امام رضا علیه السلام نمایان شد که زمینه ورود تعداد دیگری از امامزاده‌ها به ایران را فراهم کرد. محدث قمی از عالمان جلیل‌القدر، روایت کرده که در نیشابور، ۲۴ هزار نفر با قلمدان‌های مرصع خود، حدیث مهم «سلسله الذهب» را ثبت کردند.

و این چنین شد که اهالی ایران، میزبان تعداد زیادی از این سادات عزیز شدند و ضمن یادگرفتن معارف و حقایق، در حفظ جان آن‌ها تا حد توان تلاش کردند؛ هرچند که در آخر، بسیاری از امامزادگان به شهادت رسیدند.

دو. سفارت نور

مردم ایران از همان ابتدا با تیزبینی و هوشیاری تمام، بر حق بودن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را تشخیص داده و آخرین



وصیت پیامبرشان، یعنی اطاعت و موَدّت با اهل بیت و امامانشان را جدی گرفتند. روحیه ولایتمداری و اطاعت از ولی حقیقی خدا، افتخار بزرگی برای مردم ایران است که در طول تاریخ، بارها خود را نشان داده است؛ مانند واکنش‌هایشان نسبت به شرایط زمانه و دفاع از امام زمان خویش و اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که جانشین رسول از طرف خدا بودند.

مردم تازه اسلام آورده ایران ابتدا، نسبت به وقایع اجتماعی و سیاسی تیزبین و دقیق بودند و در شرایط سختی که سوجدجویان با نفوذ بین عوام ساده لوح باعث شدند که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، به ناحق خانه نشین شود و خلافت مسلمین به دست ناهلان بیفتد، با نگاهی بصیر مسائل را تجزیه و تحلیل می‌کردند. در آن ایام، حکومت به ظاهر اسلامی از هر راهی برای تخریب شیعیان و جلوگیری از نشر حقایق و معارف دینی توسط امامان بهره جست، اما ایرانیان که محبت عمیقی نسبت به اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و فرزندان آن‌ها داشتند، صراط مستقیم را گم نکردند.

مردم مشتاق و حق شناس و حق طلب ایران، به سرعت دعوت اسلام را پذیرفتند. آن‌ها در سال‌های بعد، همواره دغدغه شناخت بهتر اسلام را داشتند و دور از چشم

حاکمان وقت، برای درک بهتر معارف دینی و عمل به وصیت پیامبرشان، بارها با پیگیری زیاد از حضرات معصومین علیهم‌السلام درخواست فردی به عنوان نایب و سفیر امام را نمودند. تا در شرایطی که دسترسی به امام سخت و گاهی ناممکن بود، حتی الامکان از منابع و ذخایر نور الهی بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بهره‌مند شوند.

از جمله سفیران و نمایندگان امام، می‌توان به علی بن محمد باقر علیه‌السلام اشاره کرد. امام زاده و سفیری که در مشهد اردهال، کربلای ایران، مدفون است. او فرزند امام محمد باقر علیه‌السلام و سفیری بود برای مردم ایران از جانب پدر و امام زمان‌شان که بعد از دعوت مردم ایران و نامه‌های بسیاری که برای حضرت نوشته شده بود، به فرمان حضرت به ایران مهاجرت کرد و مأمور رسیدگی به امور دینی و زندگی اهالی منطقه فین و کاشان شد. علی بن محمد باقر علیه‌السلام سفیر نوری بود که تنها مدت کوتاهی فرصت پیدا کرد تا قلب‌های مشتاق مردم منطقه‌ای از ایران را با معارف صحیح اسلامی آشنا کند.

انگار که روح تازه‌ای به کاشان دمیده شده باشد، مردم از حضور ایشان سر از پا نمی‌شناختند و از تمام مناطق اطراف برای رفع ابهامات و سوالات و رسیدگی به احوالشان

خدمت ایشان می‌آمدند. مهر و محبت ایشان به حدی در قلب‌های مردم این منطقه نشست که آتش ترس و کینه حاکمان نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، شعله‌ورتر از همیشه شد و دستور قتل ایشان از طرف حاکم منطقه صادر شد.

ترس حاکمان و زمامداران طاغوتی عجیب نبود. بصیرت و عشق و اطاعت ایرانیان از ولّی خدا به قدری گسترده و عمیق بود که اگر جلوی آن را نمی‌گرفتند، معارف راستین اسلامی به سرعت منتشر می‌شد و ارکان خلافت غاصبان به لرزه می‌افتاد و بساط ظلمشان با هدایت خاندان اهل بیت علیهم السلام برای همیشه جمع می‌شد.

حضور سفیران اهل بیت علیهم السلام در جمع مردمان انقلابی ایران زمین، ترکیبی بود که خواب آرام را بر چشم حکومت غاصب حرام می‌کرد. پس دست‌به‌کار شده و در مدت کوتاهی پس از مهاجرت علی بن محمد باقر علیه السلام به منطقه، دست به جنایت زدند و کربلای کوچک دیگری در ایران به راه انداختند و نایب و سفیر امام را بعد از خطبه‌های ماندگار نماز جمعه‌اش به شیوه جدش امام حسین علیه السلام در صحرای اردغال به شهادت رسانند.

سه. در جست‌وجوی امنیت

فکرش را بکنید! روزی از راه برسد که تنها جرم شما داشتن نسبت فامیلی با یک خاندان باشد و تنها مجازاتی که به خاطر این جرم برای‌تان در نظر می‌گیرند، اعدام باشد! اعدام به خاطر داشتن نسبت فامیلی!

با مطالعه اسناد تاریخی، به نظر می‌رسد یکی از اصلی‌ترین و بزرگ‌ترین دلایل برای مهاجرت فرزندان امامان و نوادگان آن‌ها در کشورمان، دشمنی و سخت‌گیری دائمی و ظلم و جنایت سران حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده است.

غاصبان ولایت اهل‌بیت، کینه و وحشتی همیشگی از شیعیان و اتحاد آنان داشتند. آن‌ها برای خاموش کردن این نور، حتی از کوچک‌ترین جلسات، سخنرانی‌ها و گاهی دیدارهای خصوصی شیعیان با ائمه هدی علیهم‌السلام جلوگیری می‌کردند. تا مبادا حقیقت بیش از آنچه هست، آشکار شده و پایه‌های حکومت نامشروع فاسدشان به خطر بیفتد.

بنی‌عباس نسبت به شیعیان و اهل‌بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کینه و دشمنی شدیدی داشت. برای بنی‌امیه و بنی‌عباس هدفی بالاتر از نابودی تمام و کمال شیعیان و اهل‌بیت پیامبر نبود و گاهی به قدری عرصه را بر شیعیان و خانواده امامان سخت می‌کردند که اصلی‌ترین شرایط و ملزومات زندگی

هم از آنان سلب می‌شد. در چنین شرایطی امام و خانواده بزرگوارشان یا تحت مراقبت و نظارت شدید بودند، یا در زندان.

از طرفی هرکسی که با اهل بیت علیهم‌السلام برخورد یا نسبتی داشت، همواره باید جانش را در معرض خطر حساب می‌کرد. در برهه‌ای از تاریخ ننگین عباسی و اموی، حتی آشکار شدن نسبت فامیلی یک فرد با امامان شیعه، جرمی بود که مجازاتش حبس یا ترور بود؛ بی‌آنکه حتی فعالیت یا اقدامی به نفع شیعه کرده باشد.

این بود که بارها اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام که همیشه تحت نظارت و یا در حبس بودند، رنج و سختی مسافرت‌های طولانی را به جان می‌خریدند تا به مکانی امن‌تر و آزادتر برای زندگی برسند.

در فضای خفقان و اختناق عباسی و اموی، بسیاری از شیعیان و نوادگان اهل بیت علیهم‌السلام ناگزیر می‌شدند که هویت اصلی خود را پنهان نگه دارند تا هم جان خودشان و هم جان اطرافیانشان و کسانی که با آنان در ارتباط بودند، حفظ شود.

نمونه آشکار این وحشی‌گری‌ها، حجاج بن یوسف از بنی‌امیه بود که یکی از خون‌خوارترین و سنگدل‌ترین دشمنان

اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به حساب می‌آمد. او عدۀ بی‌شماری از شیعیان و اهل بیت پیامبر را فقط و فقط به خاطر ارتباط و یا ارادت قلبی به امام زمانشان سر برید.

در این میان، با این‌که ایران جزء کشورهای اسلام آورده و تحت حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس به حساب می‌آمد، اما به دلیل خصلت حق‌طلب و بصیر مردمانش، منطقه‌ای امن محسوب می‌شد. مردمی خونگرم و مهمان‌نواز که حتی اگر ارادت و عشق قلبی و همیشگی‌شان به خانوادهٔ پیامبر را نادیده بگیری، به رسم تکریم و مهمان‌نوازی، پذیرای امام‌زادگان شیعه می‌شدند.

در تاریخ، نمونه‌هایی نقل شده که ایرانیان بدون هیچ اطلاعی از معارف اسلامی و شناخت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و تنها به پشتوانۀ خوی مهمان‌نوازی‌شان، اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را مورد احترام و تکریم قرار داده‌اند و در برابر مأموران حکومت، پناه داده و به آن‌ها کمک کرده‌اند تا به مناطق امن بروند. برخورد متفاوتی که به ندرت در سایر بلاد آن زمان یافت می‌شد. به همین علت تعداد امام‌زاده‌ها در ایران، بیش از دیگر سرزمین‌های اسلامی است.

این‌ها همه دست‌به‌دست هم داد تا ایران در طول حکومت‌های پرختنای اموی و عباسی، همیشه مکانی

امن برای سکونت فرزندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ باشد و حتی اگر حاکمان محلی تحت لوای خلفای غاصب عمل می‌کردند، اما تعهد و مهربانی مردمان پناهگاهی امن برای این بزرگواران بسازد.

آمده است که ایرانیان بسیاری جانشان را به خطر انداخته‌اند تا از اهل بیت پیامبر دفاع کنند. آوازهٔ خوش ایرانیان و پیشینهٔ رفتاری و ارادتشان به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، همیشه روزنهٔ امیدی برای نوادگان پیامبر به حساب می‌آمد تا از ظلم حاکمان مستبد وقت، در امان باشند.

علی‌رغم تلاش میزبان، به دلیل سرسختی دشمنان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، گاهی زندگی امامزادگان جلیل‌القدر عَلَيْهِمُ السَّلَامُ با شرایط سختی سپری می‌شد. یکی از دلایل عزیمت این بزرگواران به مناطق صعب‌العبور، تأمین امنیت جانی ایشان بوده است. عدهٔ زیادی از ایشان در طول مسیرها و سفرهای طولانی مدت آسیب‌دیده، به شهادت رسیده یا در اثر بیماری از دنیا رفته‌اند.

دستهٔ دیگری از امامزادگان نیز در آبادی‌های کوچک و دورافتاده ساکن شده و در همان جابه‌هدایت مردم پرداخته و نسل‌های بعدی‌شان نیز مقیم همان دیار شده‌اند.

از آنجاکه همواره این خاندان در نزد ایرانیان محترم بوده‌اند،

پس از وفاتشان مقبره‌ها و بارگاهشان به‌طور ویژه ساخته می‌شده است. این مقبره‌ها در طول قرن‌ها حفظ‌شده و بارها مورد بازسازی قرار گرفته‌اند و به اشکال امروزی خود درآمده‌اند.

گاهی می‌شنویم که مثلاً در فلان شهر یا در فلان منطقه آمار و تعداد امام‌زاده‌ها زیاد است. مثلاً در فلان شهر شمالی. شاید با خودمان فکر کنیم که این کوه‌ها و جاده‌های سرسخت امروزی را چگونه در آن زمان سپری کرده و به اینجا رسیده‌اند. باید دانست که برای ریشه‌یابی این اتفاقات و اظهار نظر در مورد پیشینه یک امام‌زاده، باید بسیار دقیق و حساب‌شده عمل کرد. مثلاً با بررسی تاریخی مشخص شده است که در گذشته، جاده خاصی بوده که کوه دماوند را به شهرهای شمالی کشور می‌رسانده و همین مسیر ارتباطی امن، باعث شده که تعداد و آمار امام‌زادگان در شهرهای شمالی کشور، زیاد باشد؛ چون عده زیادی از آنان برای فرار از دست مأموران حکومت، از این طریق خود را به شهرهای شمالی ایران می‌رسانند و از طرف دیگر در شمال ایران به علت مقاومت‌هایی که با حاکمیت جامعه می‌شد، در برهه‌ای از زمان، مکان امنی برای سکونت فرزندان امامان مهیا می‌شد. ازین رو در یک بازه زمانی خاص، تعداد بسیاری

از نوادگان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، آخرین راه چاره را مهاجرت به مناطق شمالی ایران می‌دانستند که شاید امروزه با محاسبه فاصله عربستان تا شمال کشور ما و سختی مناطق کوهستانی غیرعادی و عجیب به نظر برسد، اما با بررسی مستندات تاریخی در مورد پیشینه و علت مهاجرت امامزادگان به هر منطقه، می‌توان به جواب واضح و دقیق و روشنی رسید.

چهار. قلب تپنده ایران

هجرت امام هشتم، حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَام به ایران، نقش بسیار برجسته‌ای در مهاجرت نوادگان و امامزادگان جلیل‌القدر به این آب و خاک دارد.

خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس با ترس از اهل بیت پیامبر و محبوبیت آن‌ها حکومت می‌کردند. مأمون امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام را به ایران احضار می‌کند و ایشان را ولیعهد خود قرار می‌دهد تا هم از نزدیک امام را زیر نظر داشته باشد و هم این‌که دستداران امام را کنترل کرده باشد و با ابراز علاقه دروغینی به اهل بیت پیامبر، بتواند مردم را فریب دهد. سیاست جدید مأمون به‌عنوان یکی از خلفای عباسی، کمی فضا را برای شیعیان و سادات بهتر می‌کند.

عده‌زیادی از نزدیکان و فرزندان امامان و شیعیان که سختی و دشمنی خلفای عباسی آرامش را از آنان سلب کرده بود،

با ورود امام رضا علیه السلام به ایران و آزادی‌های ظاهری بیشتری که مأمون به ایشان داده بود، از فرصت استفاده کرده و با پیشینه خوب ایرانیان در حمایت و عشق به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، به ایران آمده تا هم مولایشان را زیارت کنند و هم در جایی زندگی کنند که به خاطر نسبت یا علاقه به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، زندگی‌شان مختل نشود. از جمله می‌توان به کاروانی که سرپرستی آن را احمد بن موسی «شاه چراغ»، برادر امام رضا علیه السلام داشت، اشاره کرد. کاروانی که نزدیکان حضرت و عده زیادی از دوستان ایشان را شامل می‌شد و از هر روستا یا آبادی که می‌گذشت، عده تازه‌ای به آن می‌پیوستند. به قدری که وقتی به شیراز می‌رسند، کاروان احمد بن موسی علیه السلام بیش از چند هزار نفر جمعیت داشته است. مأمون که از تجمع شیعیان احساس خطر می‌کرده، به حاکم فارس دستور می‌دهد که هر طور شده جلوی آن‌ها را بگیرد. بعد از حمله سختی که به کاروان می‌شود، عده‌ای به شهادت می‌رسند و عده دیگری به فرمان احمد بن موسی علیه السلام به نقاط دوردست می‌گریزند. امروزه اکثر امام‌زادگانی که در شهرهای مختلف کشور پراکنده‌اند، از افراد همان کاروان بوده‌اند. از جمله احمد بن موسی و بی‌بی حکیمه که خواهر و برادر امام رضا علیه السلام می‌باشند.

علت این‌که آرامگاه احمد بن موسی در فارس و خواهر ایشان در کوه‌های گچساران است، وقوع چنین حادثه‌ای در زمان امامت حضرت رضا علیه السلام است.

محل دفن این امام زادگان با ساخت مقبره توسط مردم و به نشانه احترام، به شکل امروزی درآمده است. عده دیگری هم از جمله حضرت معصومه علیها السلام، خواهر امام رضا علیه السلام دوری برادر را نتوانسته تحمل کنند و به شوق دیدار امامشان به ایران سفر کردند. حضرت معصومه علیها السلام اما هیچ‌گاه به برادر نمی‌رسند و در ساوه توسط مأموران حکومت مسموم می‌شوند و سپس طبق راهنمایی خودشان به سمت قم آمده و پس از مدت کوتاهی در این شهر، به شهادت می‌رسند. دلیل اینکه بیشترین امامزادگان ایران، از نسل امام کاظم علیه السلام هستند، همین مسأله مهاجرت امام رضا علیه السلام است.

پنج. حرم‌های فیروزه‌ای

ادب میزبانی اهالی ایران، پس از وفات و یا شهادت این مهمانان عزیز، باعث شد تا غریبانه و گمنام به خاک سپرده نشوند و قبرشان بی‌نشان باقی نماند. اجداد ما که اولین میزبان بودند، در حد توان، بارگاه باشکوهی برای فرزندان زهرا بنا کردند و از آنچه داشتند، مایه گذاشتند. این خلق

و خو، در نسل آن میزبانان اول هم ادامه داشت و باعث شد که امروز روز، هر یک از آن‌ها چراغی شوند برای نورانی کردن شهر و روستا و منطقه‌ای. نگاهی که به کشورمان بیندازیم، اکثر قریب به اتفاق شهرهای ما، روشن است به نور یک، یا چند امامزاده؛ فرزند و یا نوه و نتیجه‌ی امام معصوم؛ فرزندی از فرزندان علی و زهرا سلام‌الله‌علیهما.

اما آیا تمامی حرم‌ها و زیارتگاه‌هایی که در جای‌جای کشور ما و در نقاط مرکزی و حاشیه‌ای وجود داشته و دارد، حقیقتاً یادگاری از نسل پیامبر را در خود دارد؟ نگاهی که به تاریخ بیندازیم و اتفاقاتی که در طول تاریخ افتاد، به نتیجه می‌رسیم که «خیر!». البته همان‌طور که مراجع معظم تقلید هم فرموده‌اند، نمی‌شود به راحتی راجع به واقعی و غیرواقعی بودن هر کدام از زیارتگاه‌ها ابراز نظر کرد و باید این کار را به متخصصانش سپرد؛ اما شاید برای شما هم سوالاتی زیادی راجع به زیارتگاه‌هایی که در جای‌جای ایران وجود دارد، پیش آمده باشد.

شاید برای جالب باشد که با پنج دسته از زیارتگاه‌های موجود آشنا شوید تا بعضی از سؤال‌هایی که شاید در ذهن شما و اطرافیان شما راجع به این زیارتگاه‌ها وجود دارد، حل شود!

دسته اول

زیارتگاه‌های واقعی امامزادگان والامقام است؛ که تعدادی از آنان، به قدری مشهور و معروف بوده و هستند که نسبت به آن‌ها شک و شبهه‌ای وجود ندارد؛ مانند مرقد مطهر حضرت معصومه علیها السلام در قم؛ و مرقد حضرت شاه چراغ علیه السلام در شیراز و شاه عبدالعظیم حسنی در شهر ری و بسیاری دیگر از نمونه‌های مشابه؛ و تعدادی دیگر، امامزادگانی که پس از تحقیق و بررسی، سلسله نسب مبارکشان تا امام معصوم علیه السلام اثبات شده است که خوشبختانه قریب به نه هزار امامزاده، جای جای کشورمان را نورانی کرده‌اند که نوشتن نام مبارکشان، چندین و چند صفحه می‌طلبد. البته نکته‌ای که باید مورد توجه باشد این است که تمامی زیارتگاه‌های واقعی امامزادگان، محل دفن فرزندان مستقیم امام علیه السلام نیستند؛ بلکه نسل پاک آنان نیز، راه و روش اجداد خود را در داشتن زندگی پاک و تلاش برای هدایت مردم، در پیش گرفته بودند و برای همین، همیشه مورد احترام مردم بودند و پس از وفات، در بارگاهی شناخته شده مدفون می‌شدند. نسل بعضی از امامزادگان ایران، با ۱۴ واسطه و بیشتر، به امام معصوم می‌رسد.

دسته دوم

زیارتگاه‌هایی که با عنوان زیارتگاه امامزادگان شناخته می‌شوند؛ اما در حقیقت، آرامگاه دانشمند و ادیب و شاعر و ریاضی‌دان و منجم و دیگر مفاخر علمی و ادبی ایران قدیم است! شاید دلیل این اتفاق برای شما نامعلوم باشد و این ادعا را باور نکنید؛ ولی اگر این چند خط را مطالعه کنید، نظرتان عوض می‌شود.

زمانی که مغول‌ها به حکومت رسیدند، یکی از پادشاهان مغول، به نام غازان خان، ارادتمند خاندان اهل بیت علیهم‌السلام شد و این ارادت تا جایی بالا گرفت که دستور داد غیر از بقاع اولاد امامان معصوم علیهم‌السلام که طبیب جان‌ها و دل‌ها بودند و مقابر پزشکان که طبیب جسم‌ها بودند؛ تمامی بقاع و مقبره‌ها تخریب و با خاک یکسان شوند!! ایرانیان زیرک که نمی‌توانستند تحمل کنند تا مفاخر علمی و ادبی‌شان از خاطره‌ها محو شود، دست به اقدامی ویژه زدند و نسب‌نامه‌هایی که مربوط به سادات بود، با شجره‌نامه صاحبان مقابر تعویض کردند و موقتاً؛ کاری کردند که از تخریب در امان بمانند. البته هدف آن‌ها در واقع حفظ مقبره و یاد و نام مفاخر بود و امید داشتند که پس از مدت کوتاهی، حکمرانی مغول‌ها به پایان برسد و شجره‌نامه

اصلی هر یک را به جای خود برگردانند؛ اما تقدیر به گونه دیگری بود و آن‌ها فرصتی برای رسیدن به این آرزو پیدا نکردند! این شد که برخی از نسب‌نامه‌های مصلحتی، در همان مقبره باقی ماند و کسانی که حقیقت را می‌دانستند، اسیر خاک شدند!

دسته سوم

زیارتگاه‌هایی که مقبره‌ای است، خالی! این دسته از زیارتگاه‌ها که به لطف و همت سازمان اوقاف؛ روزبه‌روز در حال کاهش است؛ مکان‌هایی است که عده‌ای سودجو، آن‌ها را با هدف تأمین مالی خودشان، ساخته و پرداخته‌اند. استناد به خواب و خواب‌نماشدن و ادعاهای دروغینی که در پس‌تمامی آن‌ها طمع به مال افراد دین‌دار و ساده‌دل وجود دارد، باعث شد تا تعداد زیادی از این قبیل زیارتگاه‌ها در نقاط محروم و با سطح سواد پایین ساخته شود و شیادان طماع هم با استفاده از امور ظاهری تحریک‌کننده مانند نور سبز و تصویر شمایل منتسب به امامان و نوشته‌هایی با خط کوفی و پارچه سبز و سفید، عواطف مردم را مدیریت کنند و به اسم دین و اهل بیت، جیب و شکم خودشان را حسابی پر کنند.

سوءاستفاده از اعتقادات پاک مردم ساده‌دل؛ گاهی با

هزینه‌هایی بسیار ارزان‌تر از ساخت بقعه و بارگاه هم ممکن می‌شد و عده‌ای فرصت طلب با مقدس جلوه دادن یک درخت و حتی یک دیوار، بارشان را برای یک عمر زندگی بستند! البته یک زندگی سراسر نکبت و سختی که البته مقدمه‌ای است برای یک عذاب جاودانه در آتش غضب و قهر الهی.

البته راجع به امامزادگانی که در بعضی مناطق صعب‌العبور و دورافتاده مدفون شده‌اند، یک نکته باقی می‌ماند که چند صفحه بعد، در قسمت امامزادگان شمال ایران، بخوانید.

دسته چهارم

شاید آشنایی با این دسته چهارم، حتی در خیال شما هم نگنجد!! دسته چهارم تعدادی از مقبره‌هاست که نه تنها در آن‌ها فرزندی از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام به خاک سپرده نشده که محل دفن جسد یکی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام است که به دلیل مشهور بودنشان در زمان حیات، پس از مرگ، بارگاه شکوهمندی برایشان ساخته شد و درگذر زمان، به دلیل ناآگاهی مردم و عدم انتقال اطلاعات واقعی، مورد احترام مردم قرار گرفت! که البته این دسته هم تقریباً به‌طور کامل شناسایی و منهدم شده است.

دسته پنجم

آخرین دسته، زیارتگاه‌هایی است که نه محل دفن کسی است و نه حتی صندوقی است خالی! بلکه محل دفن طلا و جواهرات است! در طول تاریخ، در زمان یورش دشمنان به شهرها و روستاها، متمولین محلی که نمی‌توانستند گنج‌های خانگی خود را هنگام فرار، همراه خود حمل کنند، دست به تدبیری زدند با عنوان دفن کردن دارایی‌ها و ساخت گنبد و بارگاهی روی آن! البته هدف آن‌ها گمراه کردن یورشگران بود و دسترسی آسان، پس از بازگشت به شهر و دیارشان؛ که البته تعداد زیادی از این افراد هم آرزوی برگشت را به گور بردند و درگذر زمان، این بارگاه‌ها، با زیارتگاه امامزادگان اشتباه گرفته شد و تا مدت‌ها، از آن‌ها طلب حاجت می‌شد. دلیل اینکه در برخی مقبره‌های منسوب به امامزادگان، گنج‌هایی پیدا می‌شود، همین مساله است!

بعد از آشنایی با این پنج دسته، توجه به یک نکته لازم است و آن‌هم نقش سازمان اوقاف و امور خیریه در بررسی و تحقیق و مشخص نمودن زیارتگاه‌های واقعی، از زیارتگاه‌های دروغین و قلابی است! به لطف خدا با پژوهش دقیق و عمیق این سازمان که با استفاده از کارشناسان

تاریخ و نسب‌شناسی صورت گرفته، بسیاری از زیارتگاه‌های غیرواقعی تخریب و تعطیل و سلسله نسب مبارک بسیاری از امامزادگان والامقام، در محل زیارتگاه نصب شده‌اند و این مساله کماکان در حال انجام است.

این را هم بدانید که خرافات و خواب‌نما شدن به هیچ‌وجه در معرفی امامزاده‌ها از طرف سازمان اوقاف و امور خیریه راه ندارد. این نکته را مسئولان سازمان اوقاف اعلام کرده‌اند و گفته‌اند: «مخالفت جدی و مبارزه با مسئله خواب‌نما شدن و خرافات جزو سیاست‌های اصلی سازمان اوقاف بوده و ادارات اوقاف در بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌هایی از این‌گونه مسائل بر حذر داشته شده‌اند و بارها توسط مسئولان اوقاف با همکاری مسئولان محلی و شورای تأمین نسبت به تخریب و امحای بنای اماکنی که بر اثر خواب‌نما شدن و خرافات به وجود آمده‌اند، اقدام جدی صورت گرفته و اوقاف در این زمینه پیشتاز بوده است».

این را هم به اطلاعاتتان اضافه کنید که مسئولان سازمان اوقاف و امور خیریه برای شناختن امامزاده‌ها تنها به شجره‌نامه آن‌ها رجوع نمی‌کنند؛ بلکه روایت‌های مردمی و گزارش‌های محلی که سینه‌به‌سینه نقل شده‌اند، یکی از راه‌های مهم برای شناخت امامزاده‌هاست. البته پیدا

کردن شجره‌نامه آن‌ها کار مشکلی است. چون کتاب‌های زیادی درباره علم انساب نوشته شده و از آنجا که فرزندان و نوادگان ائمه علیهم‌السلام در غربت زندگی می‌کردند و مدام مورد ظلم و ستم بودند، نوشتن شجره‌نامه آن‌ها مشکل‌تر شده؛ ولی تمامی این سختی‌ها، باعث کوتاهی در انجام این وظیفه مهم نشده است.

البته بررسی خود شجره‌نامه‌ها نیز سختی‌های خاص خودش را دارد؛ زیرا در گذشته رسم بر این بود که هر امامزاده‌ای از دنیا می‌رفت، بر مزار او لوحه‌ای نصب می‌کردند که نسبش با خط کوفی روی آن نوشته شده بود. در دوره‌های بعدی، خط کوفی را به خط ثلث یا نسخ تغییر دادند؛ اما در زمان تغییر خط مشکلی که وجود داشت این بود که خط کوفی از نظر اعراب و قرائت مشکل بود و در عین حال فرسوده شدن لوحه‌ها و ریختن بعضی قسمت‌های حروف باعث تحریف در نسب می‌شد. مثلاً گاهی «حسین» به صورت «حسن» یا «تقی» به صورت «نقی» درمی‌آمد. حتی در بسیاری از موارد برای مختصر نوشتن نام پدران امامزاده تا اتصال به امام معصوم نام یک یا چند واسطه حذف شده است. به همین دلیل است که امامزاده‌های زیادی داریم که به عنوان فرزندان امام کاظم علیه‌السلام . که بیشترین امامزادگان ایران، از

نسل این امام عزیز است . معرفی شده‌اند اما در واقع از نسل آن حضرت هستند، نه فرزند مستقیم او؛ چون آن حضرت این تعداد فرزند نداشته است.

پس شاید در گذشته‌ای نه‌چندان دور، تعدادی از این بقاع، امامزاده نبودند؛ اما پس از انقلاب و شکل‌گیری سازمان اوقاف، به سرعت روند تخریب و تعطیلی امامزادگان جعلی در دستور کار است و می‌توان گفت اگر امامزاده‌ای در منطقه‌ای مشهور، باقی‌مانده و مردم آن را زیارت می‌کنند؛ خود نشانه‌ای است بر نورانی بودن آن نگین فیروزه‌ای.

شش. شمالِ سرسبز و نورانی

اگر به آمار آرامگاه امامزاده‌ها در ایران نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که بیشتر این بزرگواران در شهرهای استان مازندران و گیلان زندگی کرده و از دنیا رفته‌اند اما این هجرت، بی‌دلیل نبوده است. یکی از اصلی‌ترین دلایل، همان مسألهٔ حفظ امنیت بود که با نگاهی به تاریخ، درمی‌یابیم که در آن زمان‌ها، خاندانی در شمال ایران حکومت می‌کرد به نام خاندان ملوک باوند! خاندانی که دلیل مهاجرت بسیاری از امامزادگان، به شمال ایران بود. برای آشنایی بیشتر با این خاندان، این چند خط را که با زبان شیرین کهن نوشته‌شده، بخوانیم: «خاندان مبارک ملوک باوند

مأمن خائف، ملاذ ملهوف و ملجاء سلاطین و ملوک روی زمین بود و از اقطار عالم و آفاق گیتی به هر کس ملالی روی می آورد، سوی بارگاه ایشان می شتافت. حمایت ایشان از پناهندگان به حدی بود که اگر فرزندان خلفا و ملوک و امرا از بیم گناه به درگاه ایشان می رفتند، هرگز مورد بازخواست و بی عنایتی قرار نمی گرفتند».

از طرف دیگر وقتی یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین در کوفه شورش کرد و در میان زیدیه ادعای امامت نمود، بعضی از ساداتی که در جنگ همراهش بودند، پس از دستگیری به طبرستان و دیلمان فرار کردند و به ریاست حسن بن زید، سادات علوی و بنی هاشم از حجاز و سوریه و عراق دسته دسته به طبرستان آمدند و این کار در زمان امرای بعدی خاندان علوی هم ادامه داشت.

تشکیل حکومت علویان در طبرستان عامل وانگیزه دیگری بود که به مهاجرت امامزادگان و نوادگان اهل بیت علیهم السلام از حجاز و عراق انجامید؛ آن گونه که غلبه نسبی شیعیان در ایران مرکزی عامل دیگر مهاجرت بود. درعین حال تاریخ سیاسی اسلام نشان می دهد که مرحله اول مهاجرت بنا بر هر دلیلی در طول قرن های اول تا چهارم هجری بوده و در مرحله دوم مهاجرت از محل استقرار ثانویه به نقاط

دیگر صورت گرفته است. در همین زمان بود که علویان در شمال ایران که آن زمان طبرستان نام داشت حکومتی تشکیل دادند و فضای امن آن منطقه باعث شد تعداد بسیاری از امامزاده‌ها به آنجا هجرت کنند!

هفت. امامزاده بیژن

شاید شما هم در بین شوخی و خنده‌ها عنوان «امامزاده بیژن» را شنیده باشید. خوب است بدانید که این عنوان اصلاً شوخی نیست و سازمان اوقاف و امور خیریه مدارکی در اختیار دارد که ثابت می‌کند آرامگاه امامزاده‌ای به نام سید بیژن علیه السلام در شهر نور در استان مازندران وجود دارد. لابد می‌گویید بیژن یک اسم ایرانی است در حالی که امامزاده‌ها همگی از قوم عرب‌اند. درست می‌گویید! سال‌ها قبل حرم دو امامزاده که هر دو «سید محمد» نام داشتند، در روستای کپ سفلی نزدیک شهرستان نور قرار داشت. اهالی روستا برای یکی از سید محمدها نام «بی جن» را انتخاب کردند. چون معتقد بودند در منطقه‌ای که او دفن شده هیچ جنی وجود ندارد. بعد از مدتی هم عنوان «بی جن» به «بیژن» تبدیل شد. بر اساس مستندات سازمان اوقاف و امور خیریه، نسب این امامزاده با ۱۴ واسطه به امام سجاد علیه السلام می‌رسد.

۱. منبع: دانشنامه رشد: daneshnameh.roshd.ir



هشت. زائر، مزور، زیارت

زیارت و توسل و تبرک و طلب شفاعت، از مشخصه‌ها و ویژگی‌های بارز مذهب ماست؛ یعنی تشیع. مخالفین مذهب تشیع، به دلایل زیادی که فکر می‌کنند درست است و منطقی، این اعمال را زیر سؤال می‌برند و حتی برخی از مخالفین تندروی ما، این کارها را شرک و بدعت - یعنی اضافه کردن کاری به دین، که در دین نبوده - می‌دانند و بر همین اساس، مسلمانی ما را هم زیر سؤال می‌برند و می‌گویند که چه معنی دارد که ما سراغ کسی غیر از خدا برویم و خواسته‌هایمان را از او بخواهیم! اما از آنجا که مذهب ما، بر اساس آموزه‌های اهل بیت و پیامبر علیهم‌السلام پایه‌گذاری شده - همان کسانی که حرفی نمی‌زنند، جز آنکه خداوند به آن رضایت دارد و در قرآن به آن اشاره شده - برای تمامی این اشکال تراشی‌ها و تهمت‌ها، جواب‌های سفت و محکم و البته قرآنی داریم!

در ابتدا شاید جا داشته باشد که زیارت را معنی کنیم: زیارت یعنی انسان با انگیزه بزرگداشت کسی و انس گرفتن با او، به وی روی آورد! ساده‌ترش این است: رفتن سراغ کسی که او را بزرگ می‌دانیم و دوست داریم با او انس بگیریم. معنی

توسل هم این است که: شخصی را وسیله قرار بدهیم برای رسیدن به خدا و درخواست از او. تبرک هم برکت خواستن است از شخص بزرگواری که در نزد خدا، جایگاه دارد و خدا به او، توجه ویژه‌ای دارد؛ و شفاعت هم یعنی: آبرومندانی که خدا رویشان را زمین نمی‌زند، شفیع قرار دهیم تا برای ما وساطت کنند در بخشش گناهان در قیامت.

اگر در این معانی دقت کنیم و عقل را ملاک قضاوت قرار بدهیم، می‌بینیم که ما شیعیان، هیچ‌گاه با این اعمال، قرار نیست کسی را جایگزین خداوند کنیم و یا حتی درجه و مقام کسی را در حد مقام خدایی بالا ببریم و این از کج فهمی مخالفین ماست که این طور برداشت‌های اشتباهی دارند و البته این را هم بدانید که این مخالفین، لجوج هستند و عنود؛ چراکه در طول ۱۴۰۰ سال گذشته، بارها بزرگان دینی ما، این مفاهیم را برای آن‌ها توضیح داده‌اند؛ اما کماکان مرغشان یک پا دارد و حرف خودشان را می‌زنند! خدا همه را به راه راست هدایت کند!

جالب‌تر اینجاست که برای تمامی این عنوان‌ها و اعمالی که در آموزه‌های معصومین علیهم‌السلام به آن‌ها اشاره شده، آیات قرآنی نیز وجود دارد که تأییدکننده نوع تفکر و عمل ماست و اینجاست که باید گفت، آیا واقعاً این ماییم که از دین خارج شده‌ایم و داریم چیزی به دین اضافه می‌کنیم، یا

شما ای مخالفان که دارید مخالف آیات قرآن ادعا می‌کنید و صحبت!

سریع و گذرا، آیاتی که اشاره به این چهار عمل دارد، می‌خوانیم و چشمانمان را با نور آیات قرآن کریم، روشن می‌کنیم. درباره زیارت، آیه ۸۴ سوره توبه را با هم می‌خوانیم:

«وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ»

هرگز بر مرده هیچ‌یک از آنان [منافقین]، نماز نخوان! و بر کنار قبرش، [برای دعا و طلب آمرزش] نایست! چراکه آن‌ها به خدا و رسولش کافر شدند؛ و درحالی‌که فاسق بودند از دنیا رفتند!».

خداوند در این آیه، به صراحت می‌فرماید که باید از رفتن بالای سر قبر گروهی و نمازخواندن و ایستادن به دعا و مغفرت برای عده‌ای، خودداری کرد! که البته این عده با مشخصات کامل معرفی شده‌اند. ما از این دستور قرآن به روشنی متوجه می‌شویم که سرزدن به قبور دیگر مؤمنینی که این مشخصات را ندارند، نه تنها کار اشتباهی نیست، بلکه خوب است و شایسته است بالای سر قبرشان نماز بخوانیم و برایشان دعا و طلب رحمت کنیم.

اما زمانی که راجع به توسل، به قرآن کریم مراجعه می‌کنیم،

می بینیم نه تنها منعی در قرآن وجود ندارد؛ بلکه در مقابل، دستور به این کار داده شده است! آیه ۳۵ سوره مائده را با هم بخوانیم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!».

متن و ترجمه آیه، به قدری روشن و واضح است که نیازی به توضیح ندارد!

اما راجع به تبرک، کاری که ما شیعیان به آن اعتقاد داریم و لباس و وسایلمان را با در و دیوار و ضریح بزرگان خود تبرک می‌کنیم، نمونه‌ای در قرآن وجود دارد که شاید بسیاری از شما، آن را در سریال یوسف پیامبر هم دیده باشید. ماجرای که خداوند در سوره یوسف، آیات ۹۳ تا ۹۶ به آن اشاره کرده است:

«اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ... فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا»

[یوسف گفت:] این پیراهن مرا ببرید، و بر صورت پدرم بیندازید، بینا می‌شود! و همه نزدیکان خود را نزد من بیاورید!... هنگامی که بشارت دهنده فرارسید، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند؛ ناگهان بینا شد!».

خداوند در این آیه حکایت می‌کند از ماجرای شفا گرفتن چشمان نابینای یعقوب نبی، با پیراهن یوسف پیامبر السلام علیهم! آخرین آیه هم مربوط به مساله شفاعت غیر از خدا می‌شود که البته به این مورد هم به صراحت در چندین آیه از قران کریم اشاره شده است، از جمله آیه ۱۰۹ سوره طه:

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا؛

در آن روز، شفاعت هیچ‌کس سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و به گفتار او راضی است».

خداوند در این آیه و آیاتی مشابه که در آن‌ها به شفاعت اشاره می‌کند، تصریح به این مطلب دارد که افرادی غیر از او نیز، اجازه شفاعت را خواهند داشت؛ البته کسانی که خداوند از آن‌ها رضایت دارد و به شفاعتشان نیز راضی است.

از تمامی این دلایل جالب‌تر و شیرین‌تر، روایاتی است که نه از اهل بیت السلام علیهم - که بعضی از مخالفین، استدلال به این

روایات را نمی‌پذیرند. بلکه از زبان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیرامون این اعمال وارد شده و بزرگان از مخالفین نیز به آن‌ها استناد و بر اساس آن‌ها عمل کرده‌اند؛ یعنی بزرگان از مخالفین شیعه نیز قبر پیامبر و دیگران را زیارت کرده، به آن‌ها متوسل شده، خود را متبرک کرده و از آن‌ها طلب شفاعت کرده‌اند!!

در پایان این قسمت، این را هم اشاره کنیم که بر اساس آموزه‌های مذهب ما، مرگ و شهادت، تنها باعث پایان یافتن حیات ظاهری بزرگان دینی ماست و همان‌طور که در قرآن کریم نیز تصریح شده است، آنان زنده‌اند و نزد خداوند متعال روزی داده می‌شوند:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

[ای پیامبر!] هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگان‌اند! بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند»^۱.

و به همین دلیل است که ما در زیارت‌های خود، آنان را مخاطب قرار می‌دهیم و شهادت می‌دهیم که ما را می‌بینند و صدای ما را می‌شنوند و جواب ما را می‌دهند:

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَابْنَ مَوْلَايَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَتَسْمَعُ كَلَامِي وَتَرُدُّ سَلَامِي وَأَنْتَ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّكَ مَرْزُوقٌ؛

سلام بر توای مولای من و فرزند مولای و درود و برکات الهی بر تو باد. شهادت می‌دهم به خدا که شاهد مقام من هستی و صدایم را می‌شنوی و سلامم را پاسخ می‌دهی و زنده‌ای و در نزد خداوند روزی داده می‌شوی»^۱.

و احادیثی که از معصومین عليهم السلام رسیده است نیز، همین مطلب را تأیید می‌کند. امام صادق عليه السلام فرموده‌اند:

«مَنْ زَارَنَا فِي مَمَاتِنَا فَكَأَنَّما زَارَنَا فِي حَيَاتِنَا؛

هر کس ما را پس از وفاتمان زیارت کند، گویا ما را در حال حیات، زیارت کرده است»^۲.

نه. وجبت له الجنة!

راجع به آثار و برکات زیارت و حضور در بقاع متبرکه معصومین و نوادگان ایشان، در فصل‌های بعدی کتاب، اشارات مفصلی خواهیم داشت؛ اما در این صفحات، می‌خواهیم چشمانمان را روشن کنیم به روایاتی که پیرامون نوادگان

۱. ضیاء الصالحین، صفحه ۲۶۷

۲. بحار الانوار، جلد ۹۷، صفحه ۱۲۴.



اهل بیت و بزرگان دین و ارزش و فضیلت زیارت آنان وارد شده است.

از جمله این روایت نورانی که پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرموده‌اند:

«يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ قَبْرَكَ وَ قَبْرَ وُلْدِكَ بِقَاعًا مِنْ بِقَاعِ الْجَنَّةِ وَ عَرَصَةً مِنْ عَرَصَاتِهَا وَ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ نُجَبَاءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَ صَفْوَةَ مِنْ عِبَادِهِ تَحِنُّ إِلَيْكُمْ وَ تَحْتَمِلُ الْمَذَلَّةَ وَ الْأَذَى فَيَعْمُرُونَ قُبُورَكُمْ وَ يَكْثُرُونَ زِيَارَتَهَا؛

ای ابا الحسن! خدای متعال، قبر تو و فرزندان را بقعه‌ای از بقعه‌های بهشت و آستانه‌ای از آستانه‌های آن قرار داده است و همانا خداوند، دل‌های بندگان نجیب و برگزیده خویش را شیفته شما قرار داده است که در راه زیارت شما خواری و اذیت‌ها را به جان می‌خرند و قبرهای شما را آباد می‌کنند و بسیار به زیارت آن‌ها می‌آیند»^۱.

البته این روایات و احادیث، بسیار بیشتر از آن است که در این صفحات اندک، بشود به تمامی آن‌ها اشاره کرد، به همین دلیل، به جهت تبرک و البته اثبات مقام والای امامزادگانی که امام نبودند، ولی زیارتشان فضیلت‌هایی بسیار والا دارد، به دو امامزاده عظیم‌الشان که سالانه زائران

۱. بحارالانوار، جلد ۹۷، صفحه ۱۲۱.



زیادی از تمامی نقاط جهان به زیارتشان می‌آیند، اشاره می‌کنیم.

یکی از این امامزادگان مطهره و معصومه، حضرت فاطمه معصومه علیها السلام است که حرمش، نگین شهر قم است. روایاتی که در فضیلت زیارت این امامزاده و الامقام وجود دارد، بسیار جای تأمل و دقت دارد و ما را به این مساله راهنمایی می‌کند که این امامزادگان، مقام و منزلتی بسیار ویژه، نزد خداوند متعال دارند. این چند حدیث را در فضیلت زیارت بانوی معصومه قم، بخوانیم و لذت ببریم:

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

انَّ لِلَّهِ حَرَمًا وَهُوَ مَكَّةَ، وَلِرَسُولِهِ حَرَمًا وَهُوَ الْمَدِينَةَ، وَالْأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَرَمًا وَهُوَ الْكُوفَةَ، وَلَنَا حَرَمًا وَهُوَ قُمْ، وَ سَتُدْفَنُ فِيهِ امْرَأَةٌ مِنْ وُلْدِي تُسَمَّى فَاطِمَةَ مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ؛

«خداوند حرمی دارد که «مکه» است، پیامبر خدا را هم حرمی است که «مدینه» است و امیرالمؤمنین هم حرمی دارد که «کوفه» است؛ و ما امامان حرمی داریم که «قم» است. به زودی بانویی از فرزندان من به نام «فاطمه» در آنجا مدفون خواهد شد که هر کس او را زیارت کند، بهشت برایش واجب می‌شود»^۱.

۱. بحارالانوار، جلد ۹۹، صفحه ۲۶۷.



امام رضا علیه السلام فرموده‌اند:

«مَنْ زَارَهَا عَارِفًا بِحَقِّهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ؛

کسی که فاطمه معصومه را زیارت کند، درحالی که حق او را بشناسد، بهشت برای او است»^۱.

همچنین امام جواد علیه السلام فرموده‌اند:

«مَنْ زَارَ قَبْرَ عَمَّتِي بِقُمْ فَلَهُ الْجَنَّةُ؛

کسی که قبر عمه‌ام را در قم زیارت کند، بهشت برای او است»^۲.

با اندکی تأمل در این روایات و دقت به متن و ترجمه احادیث، جایگاه منحصر به فرد این امامزاده را متوجه خواهیم شد. امامزاده‌ای که زیارت‌نامه مخصوصه دارد و تمامی ما، یک از فرازهای پایانی این زیارت را در حافظه خود داریم:

«يَا فَاطِمَةَ اشْفَعِي لِي فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ؛

ای فاطمه! مرا در بهشت شفاعت کن که همانا در نزد خدا برای تو منزلتی است بسیار ویژه»^۳.

یکی دیگر از امامزادگان لازم‌التعظیم که در شهری مدفون

۱. بحار الانوار، جلد ۱۰۲، صفحه ۲۶۶.

۲. کامل الزیارات، صفحه ۵۳۶، ح ۸۲۷.

۳. مفاتیح الجنان، زیارت‌نامه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام.

است، جناب عبدالعظیم حسنی علیه السلام است که برای زیارت ایشان نیز فضیلتی بسیار ویژه ذکر شده است. در کتب معتبره حدیثی آمده است که مردی از اهالی «ری» با امام هادی علیه السلام دیدار کرد و امام از او پرسید: کجا بودی؟ گفت: در زیارت امام حسین علیه السلام. امام به ایشان فرمودند:

«أَمَا إِنَّكَ لَوْ زُرْتَ قَبْرَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ لَكُنْتَ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام؛

آگاه باش! اگر قبر حضرت عبدالعظیم را که پیش شماست زیارت می‌کردی، همچون کسی بودی که حسین بن علی علیه السلام را زیارت کرده است»^۱.

دقت و تأمل در این روایات و به ویژه اولین روایتی که به نقل از رسول گرامی اسلام، خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام بود، جایگاه این نگین‌های فیروزه‌ای را برای آنان که چشمانی حقیقت‌بین داشته باشند، به روشنی روشن می‌کند. ان شاء الله خداوند ما از زیارت این انوار مقدسه در دنیا و آخرت و از شفاعتشان در آخرت بهره‌مند بفرماید.

۱. بحارالانوار، جلد ۹۹، صفحه ۲۶۸.



پرسش و پاسخ کوتاه پیرامون امامزادگان

یک. چرا باید به زیارت امامزادگان برویم و به ایشان توسل کنیم؟!

چون زیارت و توسل اصلی قرآنی است و خدا به آن فرمان داده است.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت با فرمان) خدا بپرهیزید! و برای نزدیک شدن به او از وسیله استفاده کنید.

و مشخص است که ما امامزادگان را وسیله قرار می‌دهیم برای تقرب و نزدیک شدن به خدا. و چه کسی بهتر از

این نوه‌های رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ که بر اساس آیه ۲۳ سوره شوری ایشان از مردم در ازای پیامبری‌شان فقط محبت

به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را خواستند. و هنوز ندای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در آسمان است و این ماییم و این میدان. میدان محبت و

مهربانی به فرزندان. به امامان و امامزادگان.

دو. چرا ایران این همه امامزاده دارد؟ عجیب نیست؟!

امنیت و محبت! وقتی خاندان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در خطر و سختی و آزارند، باید به جایی پناه ببرند که امنیت دارند

۱. سوره مائده، آیه ۳۵



و ساکنان آنجا در حقشان مهربانند. و کجا بهتر از ایران؟ که مردمانش زودتر از دیگران با علاقه اسلام را پذیرفتند و دوستدار اهل بیت شدند. و این می‌شود که مردم ایران میزبان تعداد زیادی از امامزادگان می‌شوند و معارف می‌آموزند از ایشان و محبت می‌کنند و در حد توان از جان فرزندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ محافظت.

سه. آیا امامزادگان، فرزندان بدون واسطه امامان هستند؟

تمامی زیارتگاه‌های امامزادگان، محل دفن فرزندان بدون واسطه امامان نیستند؛ بلکه نسل پاک آنان نیز، راه و روش اجداد خود را در داشتن زندگی پاک و تلاش برای هدایت مردم، در پیش گرفته بودند و برای همین، همیشه مورد احترام مردم بودند و پس از وفات، در بارگاهی شناخته شده مدفون می‌شدند. نسل بعضی از امامزادگان ایران، با ۱۴ واسطه و بیشتر، به امام معصوم می‌رسد.

چهار. چرا بعد از انقلاب امامزاده‌ها بیشتر شده‌اند؟!

رسیدگی و دقت! امامزاده‌ها بیشتر نشده‌اند! آمار و اطلاعات گذشته دقیق، صحیح و کامل نبوده است. حکومت که جمهوری اسلامی می‌شود «سازمان اوقاف و امور خیریه»

می‌شود متولی این امور و با بررسی اسناد و مدارک و سایر موارد مقبره امامزادگان را ساماندهی می‌کند. بسیاری از امامزاده‌های جعلی را تخریب می‌کند و با همکاری مردم امامزاده‌های معتبر شناسایی، بازسازی و مرمت می‌شوند. پس امامزاده‌ای بیشتر نشده! به مقبره‌های امامزادگان بهتر رسیدگی شده و در پیدا کردن آن‌ها دقت بیشتری شده است.

پنج. چرا برخی امامزاده‌ها شجره‌نامه ندارند؟!

در زمان قدیم امامزاده‌ها را به دلیل فرزند امام بودن می‌گشتند! طبیعی است که داشتن شجره‌نامه خودش باعث مشخص شدن نسبت می‌شود و مجوز قتل است! پس طبیعی بوده است که بسیاری از امامزاده‌ها نسبت خود با امامان را مخفی و انکار کنند. ضمن اینکه برای شناخت امامزاده‌ها فقط شجره‌نامه معتبر نیست! روایت‌های تاریخی معتبر و گزارش‌هایی که سینه‌به‌سینه از گذشته نقل شده‌اند نیز یکی از راه‌های مهم برای شناخت امامزاده‌هاست.

شش. اگر امامزاده‌ای شجره‌نامه دقیق نداشت، معتبر نیست؟!

بررسی شجره‌نامه سختی‌های خاص خود را دارد؛ زیرا در گذشته نسبت‌ها را با خط کوفی می‌نوشتند و سال‌ها بعد خط نسخ و ثلث. این تغییر خط به علت متفاوت بودن اعراب باعث شده تا خواندن شجره‌نامه سخت شود، چرا که مثلاً گاهی «حسین» به صورت «حسن» یا «تقی» به صورت «نقی» درمی‌آمده است و شناخت دقیق ناممکن می‌شود. پس دقیق نبودن شجره‌نامه چیزی از اعتبار امامزاده کم نمی‌کند.

هفت. چرا برخی امامزاده‌ها در مناطق صعب‌العبور و کوهستانی هستند؟

یکی از مهمترین دلایل، حفظ جان و امنیت است. به دلیل وجود دشمنان آن‌ها مجبور بوده‌اند به مناطقی بروند که دسترسی به آن‌ها سخت باشد تا جانشان در امان باشد. ضمن اینکه مردم به جهت علاقه‌ای که به امامزادگان داشته‌اند می‌خواستند تا به آن‌ها گزندی نرسد و به همین دلیل مناطق صعب‌العبور را برای دفن پیکر پاک آن‌ها انتخاب می‌کرده‌اند.

هشت. امامزاده بیژن؟! این نام‌های عجیب و غریب از کجاست؟!

در نزدیکی شهرستان نور امامزاده‌ای وجود دارد که نامش «سید محمد» است. اهالی آن منطقه نام «بی جن» را برای این امامزاده انتخاب کردند، چون معتقد بودند در منطقه‌ای که او دفن شده هیچ جنی وجود ندارد! بعد از مدتی هم به دلیل استفاده زیاد، عنوان «بی جن» به «بیژن» تبدیل شد. مانند این ماجرا زیاد است و این نام‌های عجیب غریب یا به دلیل گویش و زبان خاص یا جغرافیای آن منطقه است، یا به دلیل صفاتی است که مردم داده‌اند و یا به دلایلی دیگر اما از همین جنس.

نه. چرا به نام برخی امامزادگان چندین مقبره وجود دارد؟

اختلافات تاریخی و نبود اسناد دقیق. درخصوص برخی مسائل که در همین سال‌های عمر ما و جلوی چشم ما بوده است اختلاف تاریخی وجود دارد و وای به حال تاریخ در قرن‌های گذشته! مثلاً بسیاری از امامزادگان اسامی مشابه داشته‌اند و در شجره‌نامه‌شان برخی اسامی به جهت اختصار حذف شده است. اما نکته مهم آن است که این اختلافات تاریخی چیزی از شأن و کرامت آن امامزاده‌ها

کم نمی‌کند، هرچقدر هم که در تاریخ اختلاف باشد، چیزی که در آن تردیدی نیست، این است که: این نگین‌های فیروزه‌ای فرزندان امامان بوده‌اند و مورد اقبال و اعتماد و دارای کرامت و مهربانی. و همین برای توجه به آن‌ها کافی است.

ده. چرا باید به همه امامزادگان توجه کنیم؟

هرکدام از این امامزادگان دارای کرامات و جایگاهی خاص هستند که باعث می‌شود به آن‌ها توجهی ویژه داشته باشیم. هر امامزاده مانند میوه‌ای است با فواید و آثاری خاص و منحصر به فرد. مثلا در مصرف میوه‌ها نمی‌شود به دلیل خاصیت‌های «انار» استفاده از «سیب» را رها کنیم. هرکدام در جای خود مفیدند و امامزاده‌ها نیز هرکدام فایده و برکتی خاص دارند.

یازده. وظیفه ما در قبال امامزادگان چیست؟

کمترین و کوچکترین وظیفه همه ما محبت و مهربانی است. و کمترین نوع محبت و مهربانی آن است که آنچه در خصوص امامزادگان کشورمان می‌دانیم را به دیگران نیز بگوییم. کمترین نوع محبت آن است که پاسخ دهیم پرسش‌ها و شبهه‌ها را و کمترین نوع محبت آن است که

در هوای عطرآگین این مقبره‌های فرزندان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به درستی تنفس کنیم. هرچه که باشیم عطر آن‌ها ما را هم خوشبو می‌کند. خوش عطر، خوش بو و بهشتی...

کوتاهه‌های داستانی پیرامون امامزادگان

فرصتی تاریخی

در زمان حیات امامزادگان زندگی می‌کند، اما به خود ایشان دسترسی ندارد، در زمان حیات امامزادگان زندگی می‌کند اما به علت خفقان و مشکلات سیاسی و خطرات جانی، نمی‌تواند با ایشان همراه شود. در زمان امامزادگان زندگی می‌کند اما سختی مسافرت، دوری رفت و آمد و... مانع می‌شود تا به محضر فرزندان ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام برسد.

بسیاری از گذشتگان «تو» در حسرت این ارتباط از دنیا رفتند و «تو» فرصتی تاریخی داری؛ در دوره‌ای زندگی می‌کنی که مقبره‌های امامزادگان شریف‌دارای رونق‌اند. خدا از این نعمت از «تو» سؤال خواهد کرد. چقدر قدرشان را دانسته‌ای؟!

باران معنویت

وقتی کسی بدون چتر زیر باران قرار بگیرد، چه دوست داشته باشد و چه نداشته باشد، خیس می‌شود. وقتی کسی به مغازهٔ عطر فروشی می‌رود، چه بخواهد و چه نخواهد، بوی عطر را استشمام می‌کند و عطر می‌گیرد.

اگر در حرم امام‌زادگان هیچ کاری نکنی و فقط در این فضا نفس بکشی باز هم زیر قطرات باران معنویت آنجا خیس می‌شویمی و توشه‌ای می‌گیری. این حضور در زیر باران و این خوش بوشدن به عطر حرم‌های امام‌زادگان رادست کم نگیر. حتی اگر فرصت خواندن زیارت‌نامه و... را هم نداری. در حرم باش و زیر بارانش! همین!

فرستی برای آداب

فرض کن به «تو» نقشهٔ گنجی داده‌اند و باید طبق آن پیش بروی و تعداد مشخصی قدم برداری و از جاهای مختلفی عبور کنی تا به گنج برسی. اگر گفته باشند ۱۰ قدم بردار و زمین را بکن به گنج می‌رسی، با برداشتن ۹ قدم به گنج خواهی رسید. اگر ۱۱ قدم هم برداری به گنج نمی‌رسی! رسیدن به گنج قوانین و آداب خودش را دارد.

زیارت امامزاده نیز دارای آداب خاصی است. تصور نکنیم که این آداب - که به واسطه از معصومین علیهم السلام نقل شده است - اتفافی و من درآوردی است. سعی کنیم آن آداب را عینا انجام دهیم!

کارستان!

بعضی از انسان‌ها فرصت‌ها و امکاناتی دارند که دیگران با دیدن آن‌ها غبطه می‌خورند و با خود می‌گویند که اگر آن فرصت را در اختیار داشتند، کاری می‌کردند کارستان!

این حکایت حال تو و من است. نعمت حضور و وجود انسان‌هایی از جنس نور داریم و دینی که کامل‌ترین دین است، اما از این نعمت بزرگ در جهت گسترش دینمان استفاده کامل نکرده‌ایم. اگر ادیان دیگر چنین نعمتی داشتند، چنین افراد بزرگی که محل دفنشان پناهگاه و محل آرامش مردم است، چنان استفاده‌ای از این نعمت می‌کردند که تا قرن‌ها ثمراتش قابل مشاهده بود.

آشپز!

از دو آشپز می‌خواهند تا کیک را آماده کنند. به هر دو موادی

یکسان می‌دهد اما بعد از اتمام زمان پخت، دست‌پخت این آشپز با دست‌پخت دیگری متفاوت شده و فوت و فن‌هایی که بلد هستند، این تأثیر را گذاشته است. در صورتی که مواد اولیه یکی بوده است.

فرزندان ما مثل مواد لازم برای آشپزی می‌مانند. دارای فطرت پاکی که خدا به آن‌ها داده است. وقتی این مواد لازم را برای تربیت و آموزش در اختیار آشپزی ماهر قرار دهیم، ثمره‌اش را خواهیم دید. مقبره امام‌زادگان محیط سالم و امنی دارد بهترین مکان است برای تربیت فرزند. جایی که روح جلا پیدا می‌کند برای گرفتن توشه‌های معنویت.

«برکت انتقال پیام»

تصور کن مدیر یک کارخانه هستی و قرار است محصولی را تولید کنی. همه کارهایی را که برای تولید یک محصول لازم است را انجام می‌دهی و محصولت را با تمام سختی‌ها تولید می‌کنی! بعد از همه این کارها تازه مرحله مهم و اصلی کارت شروع می‌شود. مرحله‌ای که اگر به درستی انجام نشود، کارت‌ان فایده‌ای نخواهد داشت و زحمت‌تان باد هوا می‌شود. انتقال محصول به دست مصرف‌کننده!

امام زادگانی بنا به دلایل مختلف به ایران آمدند و بسیاری از آن‌ها در این راه «خون» نیز دادند. معارف ناب اهل بیت علیهم‌السلام را از پدرانشان گرفتند و آوردند به این سرزمین. برکتشان هنوز هم در جریان است. چه آن‌که همین شهر قم و مرکز شیعه جهان، از برکت یکی از همین امام زادگان مطرح و معروف شد و حوزه در کنارش ایجاد شد. از برکت بانویی که در این شهر مدفون است. بانوی عزت و ایستادگی حضرت فاطمه معصومه علیها‌السلام.

ما کسانی بودیم که اسلام را با آغوش باز پذیرفتیم؛ ما کسانی بودیم که اهل بیت را زودتر از خیلی‌های دیگر شناختیم؛ ما کسانی بودیم که در راه گسترش اسلام این همه تلاش کردیم؛ ما کسانی بودیم که مظلومان اهل بیت را که در خانه‌های خود - یعنی مدینه و مکه و کوفه - امان نداشتند، در آغوش خود پذیرفتیم. شما ببینید چقدر امامزاده در ایران هستند! این امامزاده‌ها کی هستند؟ اینها که ایرانی نبودند. اینها کسانی اند که به ایران آمدند و ایرانی‌ها با آغوش باز اینها را پذیرفتند؛ حتی گاهی برای اینها جنگیدند و در راه اینها تلاش کردند. از همین مازندران ما و گیلان ما



- منطقه ی شمال رشته کوه البرز - یک عده یی از ایرانی های ما بلند شدند و به یمن رفتند و حکومت شیعه ی زیدی را در آن جا برپا کردند. یمنی ها شیعه ی زیدی هستند و حکومت زیدی داشتند؛ این به وسیله ی سربازان ایرانی و مجاهدان و مدافعان اسلام و تشیع صورت گرفت.^۱

۱. شهید سیدعلی خامنه‌ای (ره)، ۵/۱۲/۱۳۸۳.

